



Creative Commons Attribution 4.0 International License (CC BY 4.0)

DOI: 10.22067/social.2023.81510.1323

مقاله روش‌شناسی

رویکرد رئالیستی در نظریه‌های ماکس وبر

زین‌العابدین افشار (استادیار جامعه‌شناسی، دانشگاه اراک، اراک، ایران، نویسنده مسئول)

z-afshar@araku.ac.ir

سعید محمودی (کارشناس ارشد جامعه‌شناسی، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران)

saeidmahmoudi1395@gmail.com

چکیده

تحلیل نظریه‌پردازان برجسته جامعه‌شناسی از جمله ماکس وبر را به راحتی نمی‌توان ذیل دوگانه پارادایمی اثبات‌گرایی و تفهیمی-تفسیری قرار داد. بازخوانی نظریه‌های وبر نشان می‌دهد که آثار او بسیاری از مؤلفه‌های رئالیسم انتقادی را دارد. رئالیسم انتقادی به‌عنوان یکی از پارادایم‌های علوم اجتماعی معتقد است جهان واقع مستقل از شناخت انسان وجود دارد. جهان شامل ساختارها، تمایلات، نیروها و مکانیزم‌ها و رویدادها است. جهان از طریق ساختارها و اجزا و تمایلات خود را حفظ می‌کند. در ساختارها است که مکانیزم‌های علی فعال می‌شوند، رویدادهای را خلق می‌کنند و آن‌ها را بازتولید می‌کنند. جهان اجتماعی نیز همچون جهان طبیعی ساختارها، تمایلات و مکانیزم‌ها است؛ با این تفاوت که کنش‌های اجتماعی در آن دخیل است. کنش‌های اجتماعی می‌توانند نقش مکانیزم‌های علی را بازی کرده و پیامدها و نتایجی را ایجاد کنند. دلایل کنشگران در یک موقعیت اجتماعی خاص اتفاق می‌افتد و جزو علل پدیدآورنده یک پدیده است. در واقع، ساختارها مکانیزم‌های علی را در زمینه اجتماعی فعال می‌کنند و رویدادی را رقم می‌زنند. این پارادایم، ترکیب ساختار/مکانیزم/زمینه/رویداد را برای تبیین جهان اجتماعی به کار می‌گیرد و در این مسیر از استراتژی پس‌کاوی، مفاهیم انتزاعی و مدل‌ها استفاده می‌کند. برای شناخت این

نشریه علوم اجتماعی دانشگاه فردوسی مشهد، سال بیستم، شماره ۲، تابستان ۱۴۰۲، شماره پیاپی ۴۴، صص ۱۲۵-۱۶۳

تاریخ تصویب: ۱۴۰۲/۰۶/۲۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۲/۱۶

مکانیزم‌ها رئالیسم انتقادی از استراتژی پس‌کاوی، مفاهیم انتزاعی و مدل‌ها استفاده می‌کند. نظام معرفتی وبری تحت‌تأثیر نوکانتی‌ها بین واقعیت و ارزش تفاوت قائل است. علم تخصصی است که واقعیت را بررسی می‌کند. واقعیت اجتماعی پدیده معناداری است که هم می‌توان آن را توصیف کرد که به آن کفایت معنایی می‌گویند و هم می‌توان آن را تبیین کرد که به آن کفایت علی می‌گویند. استراتژی وبر، استراتژی تفهیمی و پس‌کاوی است. کتاب *اخلاق پروتستانی و روح سرمایه‌داری* نمونه‌ای از تفسیر هرمنوتیکی و نمونه درخشانی از کشف مکانیزم علی است. در آن گروه منزلتی پروتستان‌ها از طریق جهت‌گیری مذهبی زهد و ارزش بودن کار توانستند خواسته یا ناخواسته روحیه اقتصادی سرمایه‌دارانه را رقم بزنند.

کلیدواژه‌ها: رئالیسم انتقادی، سنخ آرمانی، تفهم، پس‌کاوی، مکانیزم علی.

۱. مقدمه

در فضای دانشگاهی به‌خصوص در ایران رسم بر این است که معرفت‌شناسی علوم اجتماعی را پارادایم اثبات‌گرایی یا تفسیرگرایی معرفی می‌کنند. اثبات‌گرایی به پیروی از علوم طبیعی به دنبال کشف قوانین در رفتارهای انسانی و تفسیرگرایی متأثر از علوم تاریخی به دنبال فهم و تفسیر کنشگران اجتماعی است. زمانی که محققان اجتماعی ایرادهایی در اثبات‌گرایی می‌بینند یا اینکه با آن نمی‌توانند کار کنند، گویا مجبورند به طرف مقابل آن یعنی تفسیرگرایی رجوع کنند و برعکس. حتی زمانی که محققان درصدد هستند از مزایایی هر دو طرف استفاده کنند، چون از نظر معرفت‌شناسی ریشه‌های متفاوتی دارند، تلفیق آنان فقط به‌صورت پراگماتیستی اتفاق می‌افتد (دنرماک و همکاران، ۲۰۰۲، ص. ۱۵۲). در واقع، نوعی ناتوانایی یا سردرگمی ایجاد می‌شود که درنهایت به رد نهایی هر دو پارادایم توسط دیگری بدون حل موضوعات مختلف هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و روش‌شناختی منجر می‌شود. پارادایم رئالیستی به‌عنوان رویکرد جدیدی که توسط روی بسکار از منظر فلسفه علم مطرح شده است، بدون اینکه تلفیقی از سنخ پراگماتیستی باشد، درصدد حل و فصل موضوعات

مختلف مذکور است. پارادایم تصور بنیادین درون علم است؛ به عبارت دیگر، پارادایم یعنی چه چیزی باید مطالعه شود، چه پرسش‌ها و مسائلی باید مطرح شود، چطور باید مطرح شود و چگونه باید پیگیری شود (ریتزر، ۲۰۱۱، ص. ۱۲). مؤلفه‌های اصلی یک پارادایم شامل نظام معرفتی، مکاتب نظری، الگوهای مطرح، استراتژی‌ها تحقیق، روش‌ها و تکنیک‌های تحقیق و همچنین واقعیت بررسی شده است. پارادایم جعبه‌ابزار کاملی است که نمی‌توان اجزای مختلف آن را جدا در نظر گرفت. در این پارادایم مهم‌ترین موضوع برای دفاع از علوم اجتماعی به‌عنوان علم، بحث علیت است. در این اینجا علیت نه به‌عنوان توالی و نه به‌مثابه تفهم، بلکه مکانیزم و فرایندی در نظر گرفته می‌شود که در جهان اجتماعی توسط ساختار اجتماعی در زمینه‌ای فعال می‌شود و رویدادی را رقم می‌زند. حال در اینجا این پرسش مطرح می‌شود که آیا جامعه‌شناسان برجسته از جمله ماکس وبر که در کارهای خود بحث علیت را وارد کرده‌اند، می‌توان رئالیستی در نظر گرفت؟ در هین راستا، این مقاله در صد است تا به چند پرسش پاسخ دهد: پارادایم رئالیسم انتقادی چیست؟ نظریه‌های ماکس وبر کدامند؟ آیا نظریه ماکس وبر به‌عنوان یک جامعه‌شناس تاریخی را می‌توان براساس پارادایم رئالیسم انتقادی تفسیر کرد؟ چه عناصری در ماکس وبر وجود دارد که می‌توان رئالیستی تلقی کرد؟ در همین زمینه ابتدا پارادایم رئالیستی مطرح شده و سپس طرح رئالیستی براساس آن استخراج می‌شود که برای تفسیر نظریه‌های ماکس وبر به کار می‌رود.

۲. پارادایم رئالیستی

ابتدا رئالیسم کلاسیک به‌طور مختصر مطرح شده و سپس عناصر اصلی رئالیسم انتقادی معرفی می‌شود.

۲.۱. رئالیسم کلاسیک

رئالیسم کلاسیک به‌عنوان معرفت‌شناسی قدمتی به طول تاریخ بشر در فلسفه‌های شرق و غرب دارد. در این رویکرد دو اصل مهم وجود دارد: اول، جهان وجود مستقل از ذهن دارد؛

دوم، این جهان قابل شناخت است و این شناخت معتبر است. بحث محوری این است که چگونه ذهن انسان دانش خود را از جهان مستقل به دست می‌آورد. رئالیست‌های کلاسیک معتقدند که دانش بشری در عالم خارج ریشه دارد. اعتقاد به واقعیت داشتن هستی و وجود هستی امری بدیهی، یقینی و دانش حضوری محسوب می‌شود که اعتقاد به آن باعث می‌شود دیگر حقایق فلسفی و حتی علمی تولید شود. از طرف دیگر این نوع معرفت‌شناسی بعد از اثبات وجود هستی به‌عنوان امری مسلم، بحث خود را روی ماهیت اشیاء و بحث در مورد قضایای آن می‌کشاند. تصوراتی که ما از ماه و خورشید یا وحدت، کثرت، علت و معلول داریم، مفاهیمی هستند که عارض بر ذهن شده‌اند. علم به این موارد از طریق فعالیت پیچیده ذهن به دست آمده است. ذهن دانش به اشیایی همچون ماه و خورشید را به دست آورده است؛ یعنی علم به این اشیاء علم حصولی است نه حضوری. علم به تصورات اولیه همچون ماه و خورشید در عالم خارج به‌خوبی مشاهده‌شدنی است و انطباق آن را می‌توان به‌راحتی فهمید. ادراک و علم به چنین مواردی علم به ماهیت و ذات اشیاء تلقی می‌شود. علم به ماهیت اشیاء شامل تصورات، معقولات اولیه و ثانویه و همچنین شامل قضایا عقلی و تجربی می‌شود که همگی حاصل فعالیت بسیار پیچیده ذهن است که توانسته است با قضایای بدیهی منطقی همچون اصل امتناع تناقض و همچنین اصل وجود هستی، چنین دستگاه نظری از ماهیت اشیاء طراحی کند (طباطبایی، ۱۳۳۲). وقتی گفته می‌شود ماه هست، خورشید هست، ستاره هست، ماه، خورشید و ستاره کلمات و تصوراتی هستند در مورد اشیاء جزئی که انتزاع شده‌اند و به‌صورت کلی و کاملاً ذهنی درآمده‌اند که البته به اعتقاد رئالیست‌ها این کلیات ذهنی حقیقی هستند. کلمه هست، در خورشید هست، ستاره هست به وجود داشتن این اشیاء اشاره می‌کند و هست به‌عنوان امر مشترک در بین این موارد منتزع می‌شود تا اینکه ما بتوانیم وجود و مفهوم وجود را درک کنیم؛ پس اینجا می‌توان فهمید که وجود امری اضافی بر ماهیت و چیز جدا از ماهیت است. وجود خودش را از طریق ماهیت نشان می‌دهد. خصوصیات ماهیت در عالم خارج در واقع خصوصیات وجود است که به دست ماهیت و

شکل و صور اشیاء به نمایش درآمده است. خلاصه کلام اینکه، ذهن بشر در ارتباط با عالم خارج موفق می‌شود، تصورات یا معقولات اولیه (تصور ماه و خورشید) را شکل دهد و سپس از طریق مقایسه این مفاهیم به معقولات ثانویه (وحدت و کثرت) برسد. معقولات ثانویه ما به ازای خارجی ندارد، ولی از طریق انتزاع ذهنی به دست آمده است. از همین جاست که ایده‌آلیست‌ها وارد معرکه می‌شوند و ایده‌هایی را که انطباق خارجی ندارند، محور معرفت قرار می‌دهند؛ از این رو می‌توان فهمید که رئالیست‌ها و ایده‌آلیست‌های کلاسیک همگی مطلق‌گرا بودند؛ اولی معتقد بود که عالم خارج وجود دارد و هر نوع شناختی از آن ریشه می‌گیرد و در انطباق با آن معتبر و مطلق است. ایده‌آلیست‌ها نیز معتقد بودند که شناخت بشری از آن عقل ذاتی مطلق است و نداشتن ما به ازای خارجی برای آن مشکلی ایجاد نمی‌کند (ما به ازای خارجی ندارد)، اما رئالیست‌ها (رئالیسم انتقادی) و ایده‌آلیست‌های جدید (پدیدارشناسان، هرمنوتیک‌گراها و پست‌مدرنیست‌ها) چنین نیستند.

۲.۲. رئالیسم انتقادی

رئالیسم انتقادی یکی از رهیافت‌های معرفتی جدید است که کار خود را از ذهن و شکل‌گیری آن شروع نمی‌کند؛ بلکه نقطه آغازین آن علم است. رئالیسم انتقادی معرفت‌شناسی به معنای ذهن‌شناسی نیست. این رئالیسم انتقادی فرآورده‌ای در فلسفه علم است که به‌طور دقیق روی بسکار، فیلسوف علم، مطرح کرد و به‌سرعت در فلسفه علوم اجتماعی، روش‌شناسی و نظریه اجتماعی جذب شد. رئالیسم انتقادی حتی توانسته است روش‌ها و ابزارهای تحقیق را برای خود تولید کند.

فرض اصلی رئالیسم انتقادی این است که دانش باید دو بُعد ناگذرا^۱ و گذرا^۲ را به‌طور متمایزی در نظر گیرد: بُعد ناگذار به جهان خارج از انسان اشاره دارد که انسان آن را به وجود نیاورده است و تابع شناخت انسان نیست؛ بُعد گذار به تمامی دستاوردهای علمی

1. Intransitive
2. transitive

شامل تئوری‌ها، مدل‌ها، ابزارها و غیره اشاره دارد که می‌تواند تغییر کند. بُعد ناگذرا تابعی از بُعد گذرا نیست و این بُعد گذرا است که دچار تحول می‌شود (سایر، ۲۰۰۰، ص. ۱۰). جهان، خارج از ذهن یا خارج از دانش بشری وجود دارد. جهان به‌طور کلی قبل از اینکه انسان‌ها به وجود آیند یا قبل از اینکه به صورت فردی به دنیا آیند، وجود داشته است و بعد از این هم بدون اینکه انسان‌ها آن را خلق کنند، وجود خواهد داشت. به زبان هایدگر، انسان به جهان پرتاب شده است. هستی نه تنها در وجود داشتن از ذهن انسان مستقل است، بلکه شناخت انسان‌ها نیز ماهیت آن را تغییر نمی‌دهد. از این لحاظ می‌توان گفت که این بُعد را باید به‌عنوان بُعد ناگذرا در نظر گرفت؛ البته به این معنا نیست که جهان ثابت است و تغییر نمی‌کند؛ بلکه به این معنا است که جهان در تغییر ماهوی^۱ خویش خودبنیاد است. هم وجود جهان و هم تغییر جهان و هم مکانیزم‌های موجود در آن، از انسان پیروی نمی‌کند. از نظر رئالیسم انتقادی هستی‌شناسی بر معرفت‌شناسی که همان شناخت بشری از جهان واقعی است، تقدم دارد (بسکار، ۲۰۰۸، ص. ۳۳).

از طرف دیگر، درست است که جهان قوامی مستقل از ذهن انسان دارد، ولی از خود انسان به‌هیچ‌وجه جدا نیست و انسان‌ها به‌طور مداوم با آن در تعامل هستند. انسان با جهان به دو طریق ارتباط دارد: از طریق کار و تعامل (بسکار، ۱۹۹۸ الف، ص. ۴۲؛ سایر، ۱۹۹۲، ص. ۱۸). شناخت برای انسان از طریق کار و تعامل ارتباطی با جهان به دست می‌آید. اولی را مارکس^۲ در ایدئولوژی آلمانی و دومی را هابرماس در کنش ارتباطی به‌خوبی تشریح کرده‌اند. انسان با کار خویش در طبیعت می‌تواند با دگرگون کردن طبیعت، خود را نیز

۱. حرکت جوهری ملاصدرا در مورد تغییر در جهان همین موضوع را مطرح می‌کند (طبا طبایی، ۱۳۳۲، ص. ۸۳۸).

۲. این پرسش که آیا حقیقت عینی را می‌توان به اندیشه انسانی نسبت داد، نه پرسش نظری، پرسشی پراتیک [کارورزانه] است. در کارورزی انسان باید حقیقت یعنی واقعیت و قدرت، این جهانی بودن تفکر خود را ثابت کند. کشمکش بر سر واقعیت یا ناواقعیت تفکر جدا از کارورزی، پرسشی صرفاً مدرسی است (مارکس، ۱۳۸۹، ص. ۸۰).

دگرگون کند^۱. این فرایند نه تنها آگاهی را در انسان پرورش می‌دهد، بلکه خودآگاهی را نیز به ظهور می‌رساند. از طرف دیگر تعامل نقش بسیار اساسی هم در شکل‌گیری ذهن انسان از بدو تولد و هم نقش اساسی در معرفت عامیانه و دانش علمی دارد. قصه ارتباط انسان با جهان در رئالیسم داستان ذهن-عین نیست. انسان هم از طریق کار و هم از طریق زبان با جهان در تعامل مستمر است. در این رهگذر دانشی که انسان به دست می‌آورد، بعد گذرا را شکل می‌دهد. بعد گذرا همان دانش بشری است که انسان‌ها آن را از طریق کار و تعامل با جهان خلق می‌کنند. دانش بشری به‌خصوص علم، برساختی است که انسان‌ها در طول حیات تاریخی خود در ارتباط با جهان می‌سازند. این قسمت رئالیسم انتقادی در مورد دانش بشری و علم با برساخت‌گرایان و هرمنوتیک‌گرایان وجه اشتراک دارد. دانش فعالیت و تولید اجتماعی است. اعتبار دانش بشری به همین تعامل و ارتباط عملی با جهان برمی‌گردد. دانشی که از جهان گسسته باشد، چگونه می‌تواند برای خود اعتبار کسب کند. در ادامه درباره مؤلفه‌های رئالیسم انتقادی چون هستی‌شناسی (لایه‌بندی جهان، قلمروهای واقعیت، ضرورت طبیعی، ساختار و مکانیزم، جهان اجتماعی) معرفت‌شناسی (تئوری و انتزاع، مدل‌ها و سیستم‌های باز و بسته) و روش‌شناسی (پس‌کاوی، روش مقایسه‌ای، طرح تحقیق تلفیقی) بحث می‌شود.

۱. بحث خودآگاهی هگل در دیالکتیک خدایگان و بنده در پدیدارشناسی جان، به‌خوبی بیانگر همین نحوه شکل‌گیری دانش بشری در ارتباط با کنش است (هگل، ۱۳۹۰، ص. ۲۴۹). هگل در منظومه مشهور خود، در واقع تحول دانش بشری را در ارتباط با کنش و دیالکتیک بیان می‌کند. هگل سیر تحول جان را با آگاهی حسی (یقین حسی، نیرو و فهم)، خودآگاهی (خدایگان و بنده، فلسفه رواقی، شکاکیت و آگاهی ناخشنود)، عقل (عقل مشاهده‌گر و احکام اخلاقی)، روح (حقیقی، با خود بیگانه شده، مطمئن)، دین (طبیعی، هنری، آشکار) و دانستگی مطلق تشریح می‌کند.

۱.۲.۲. هستی‌شناسی

۱.۲.۲.۱. لایه‌بندی جهان

از منظر هستی‌شناسی رئالیست‌های انتقادی، جهان لایه‌بندی شده است و شامل لایه‌های فیزیکی، شیمیایی، زیستی، اجتماعی و فردی می‌شود (کولیه، ۱۹۹۴، ص. ۱۰۸). هر لایه ساختارها و نیروهای فعالی دارد که منحصر به همان لایه است و نمی‌توان آن را به لایه‌های دیگر تقلیل داد؛ مثلاً در سخن گفتن درست است که مکانیزم زیستی نقش اساسی دارد، ولی قواعد زبان را نمی‌توان با عناصر زیستی تبیین کرد که در صورت انجام چنین امری، پیامد آن صرفاً گزاره‌های بدیهی بی‌نتیجه خواهد بود. سطح بالاتر یک لایه از سطح پایین‌تر پدیدار می‌شود که به آن ظهور^۱ می‌گویند. ظهور نشان می‌دهد که چگونه فعل و انفعالات در یک لایه، لایه بالاتر را پدیدار می‌کند. نشان دادن ظهور در سلسله‌مراتب لایه‌ها را تبیین عمودی می‌گویند (کولیه، ۱۹۹۴، ص. ۱۰۹).

هر لایه از لایه‌های زیرین خود پدیدار شده است. هر لایه بعد از شکل‌گیری، خودبنیاد می‌شود. آب از اکسیژن و هیدروژن ظاهر شده است، ولی اکنون دیگر ویژگی‌ها، خواص و مکانیزم‌های خود را دارد. ساختارهای اجتماعی نیز پدیده‌های ظهوریافته فعالیت کنشگران اجتماعی در طول زمان هستند. ساختارهای اجتماعی الآن تولید نمی‌شوند؛ بلکه قبلاً شکل گرفته‌اند و اکنون بازتولید و دگرگون می‌شوند (بسکار، ۱۹۹۸ الف، ص. ۴۰؛ آرچر، ۱۹۹۸، ص. ۳۷۶). بحث قابل‌مناقشه‌ای در موضوع لایه اجتماعی و فردی وجود دارد. در معرفت‌عامیانه این اعتقاد وجود دارد که جامعه از تک‌تک افراد شکل گرفته است؛ درحالی‌که چنین نیست. حقیقت این است در زمان کنونی، لایه فردی بعد از لایه اجتماعی است. فرد نمی‌تواند بدون جامعه به هستی منفرد خویش دست یابد. جامعه‌پذیری مکانیزم اصلی فردیت فرد در جامعه است. افراد جامعه اگر جدا از جامعه زیست کنند، هرگز به فردیت نمی‌رسند و فرد نیستند؛ نمونه پسرک وحشی آبرون و جنی بیانگر همین موضوع است (گیدنز، ۱۳۷۸، صص.

۶۹-۶۸). فرد بعد از اینکه هستی یافت، دیگر مکانیزم‌های عملکرد فردی آن را نباید به جامعه تقلیل داد. در حقوق، روان‌شناسی و الهیات چنین چیزی را به‌وضوح می‌توان دید. در حقوق مسئولیت‌های قضایی هر فرد به عهده اوست. یا در روانشناسی به بیمار روانی نمی‌توان گفت که اول باید ساختارهای اجتماعی اصلاح شوند. اگر چنین باشد، هیچ بیمار روانی درمان نخواهد شد؛ چون در آن صورت باید کل جامعه را تخریب کرد تا فردی شفا یابد. روان‌شناسی اگر بخواهد تمامی مسائل خود را به جامعه ارجاع دهد، در تبیین و درمان به مشکل برخورد خواهد خورد. روان‌شناسی باید به فرد و فرایندها هشیار و ناهشیار درونی فرد پردازد و مسائل خود را در لایه خودش در نظر بگیرد، و برعکس مسائل اجتماعی هم را فردی در نظر نگیرد و از منظر فردی به تحلیل آنان پردازد. برای اینکه فرد معتادی درمان شود، باید از روان‌شناسی کمک گرفت، ولی برای حل مسئله اعتیاد و جلوگیری از شکل‌گیری آن به‌طور جدی باید تحلیل ساختاری را مدنظر قرار داد.

۲.۲.۱. ۲. قلمروهای واقعیت

هر لایه برای خود سه قلمرو دارد که شامل قلمروهای واقعی، رویدادی^۱ و تجربی است (بسکار، ۲۰۰۸، ص. ۴۷). قلمرو واقعی به ساختارها، نیروها، تمایلات و ظرفیت‌های رفتاری اشاره دارد. زمانی که نیروها فعال‌اند و باعث به وجود آمدن رویدادی یا حادثه‌ای می‌شوند، آن رویداد و حادثه در قلمرو رویدادی یا وقوعی قرار دارد. قلمرو تجربی به تجربه و اوامر مشروط و احتمالی مربوط می‌شود (سایر، ۲۰۰۰، صص. ۱۱-۱۰)؛ به عبارت دیگر، تمامی پدیده‌ها و اشیاء موجود در اطراف انسان که در کنار هم قرار دارند، قلمرو تجربی است. ما در قلمرو تجربی هر چیزی را به هر چیزی ربط نمی‌دهیم. در قلمرو رویدادی (یا وقوعی) برخی پدیده‌ها با برخی دیگر ارتباط پیدا می‌کند. اگر پدیده دنبال پدیده دیگر بیاید، این پدیده‌ها همبستگی دارند. قلمرو واقعی ساحتی است که برخی ساختارهای موجود فعال شده و با نیروی علی خود چیز دیگری را به وجود آورده است. در واقع، چند رویداد که به

1. Actual

همدیگر مرتبط هستند، توسط مکانیزم‌های فعالی که به راحتی مشاهده پذیر نیستند به وجود آمده‌اند یا به هم مرتبط شده‌اند. تفکیک این سه قلمرو اجازه می‌دهد که کار علمی صرفاً در قلمرو توالی رویدادها باقی نماند.

۲.۲.۱.۳. ضرورت طبیعی

اتصالات و توالی که برخی پدیده‌ها و رویدادها با همدیگر دارند، به معنای آن نیست که آن‌ها رابطه علی و معلولی دارند؛ بلکه به این معنا است که رابطه آن‌ها را باید در قلمرو دیگری جست و جو کرد. اگر علم در قلمرو رویدادی باقی بماند، مجبور است که توالی رویدادها را با ضرورت منطقی به همدیگر مرتبط کند. نقد هیوم از همین جا معنای خود را می‌یابد. از زمان هیوم تنها پرسش اساسی این است که دانشمان به وسیله دانشمان از رویدادها و پیوند آن‌ها دقیق‌تر می‌شود، ولی هرگز پرسیده نشده است که آیا آن واقعاً اتفاق می‌افتد یا خیر (بسکار، ۲۰۰۸، ص. ۳۱). ضرورت که در جهان جاری و ساری است، ضرورت منطقی نیست؛ بلکه ضرورت طبیعی است. جهان واقعی، جهانی ضروری است و نمی‌توان تصور کرد که به یک باره تغییر خواهد کرد و هرچیزی هرچور که می‌شود، عمل می‌کند. در تفسیر رئالیستی، هیچ پیش فرضی که روابط واقعی شبیه به روابط مفهومی باشد، وجود ندارد و قوانین معرفت‌شناختی که بر پایه روابط منطقی بنیان نهاده می‌شود، مفید تلقی نمی‌شوند. مفاهیم می‌توانند طرحی از روابط واقعی باشند. ضرورت مفهومی برای تعیین ضرورت طبیعی استفاده می‌شود که به طور تجربی کشف شده است. ضرورت طبیعی به کمک زبان همراه با شکلی از ضرورت‌های مفهومی می‌تواند به دست آید، ولی وجود خود را از تعاریف انسان نمی‌گیرد (سایر، ۱۹۹۸، ص. ۱۲۶).

۲.۲.۱.۴. ساختار و مکانیزم

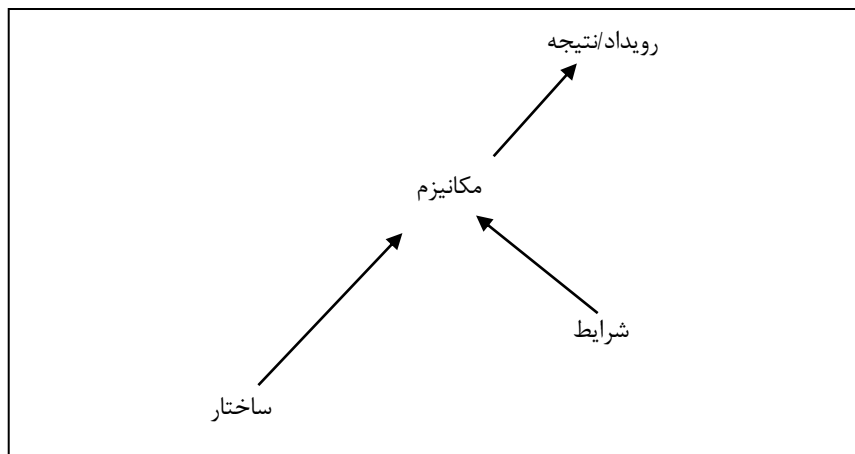
قلمرو واقعی چند عنصر اساسی را در خود جای داده است. یکی از این عناصر ساختار است. چوب یا گاز ساختار مادی دارند که به آنان شکل خاصی بخشیده است. اجزای ساختار یک ماده خاص رابطه درونی و ضروری با همدیگر دارند. اجزای تشکیل دهنده

چوب را نمی‌تواند با اجزای طلا رابطه درونی داشته باشد. هر ساختاری نیروها، تمایلات و استعداد‌های خاصی برای خود دارد که از دیگری متفاوت است. نیروها، تمایلات و استعداد‌های خاص هر ساختار می‌توانند فعال شوند که در این صورت، این نیروهای فعال شده چیزی خواهند بود که به آن مکانیزم می‌گوییم. مکانیزم می‌تواند رویدادهای را رقم بزند؛ برای مثال، چوب ساختاری با تمایلات و استعداد‌های خاص دارد و زمانی که می‌سوزد، نیروهای خود را فعال می‌کند. چوب با مکانیزم خاصی می‌سوزد که مکانیزم آن متفاوت از مکانیزم سوختن بنزین است. رویدادهای به وجود آمده نیز متفاوت است. چوب بیش از بنزین کربن آزاد می‌کند؛ البته چوب به روابط مشروط نیز وابسته است. چوب باید خشک باشد، وگرنه نمی‌سوزد. حال که اشیاء موجود در جهان مادی براساس ساختارها و مکانیزم‌های خود عمل می‌کنند، چگونه می‌توان انتظار داشت پدیده‌های اجتماعی چنین نباشند. قبل از اینکه بحث سیستم‌های بسته و باز، انتزاع و تئوری مطرح شود، بهتر است بحث مختصری در مورد جهان اجتماعی ارائه شود.

۲.۱.۵. جهان اجتماعی

چنانچه همگان می‌دانند، جهان اجتماعی از این جنبه از جهان طبیعی جدا است که کنشگران آن را خلق می‌کنند و در تغییر آن نقش اساسی دارند. پدیده‌های اجتماعی ثبات نسبی دارند، ولی در طول زمان شکل اولیه خود را از دست می‌دهند. بدون شک پدیده‌های اجتماعی این چنین‌اند، ولی این مسئله، دانشی را که درصدد بررسی پدیده‌های اجتماعی است، از بین نمی‌برد. این علوم باید در پایه‌های معرفتی خود مجدداً بازنگری کنند. رئالیسم انتقادی چنین امکانی را به بهترین نحوی در اختیار این دانش‌ها قرار می‌دهد. پدیده‌ها هرکدام به اقتضای خود مانند پدیده‌های طبیعی دارای ساخت هستند. پدیده‌های اجتماعی ساختار خود را از طریق روابط اجتماعی که آن‌ها را شکل می‌دهند، به وجود می‌آورند. روابطی که ساختار اجتماعی را به وجود می‌آورد، روابط ضروری است. رابطه زن و شوهر رابطه ضروری است. این رابطه ضروری است که ساختار خانواده را شکل می‌دهد. شوهر

بدون زن وجود ندارد و زن بدون شوهر نیز چنین است. رابطه سرمایه دار و کارگر نیز چنین است. ساختار سرمایه‌داری بدون وجود این رابطه‌ی ضروری امکان ندارد (سایر، ۱۹۹۲، ص. ۱۴۱). از این دست روابط درونی اجتماعی در جامعه فراوان است: رابطه استاد و دانشجو، موجر و مستأجر، حاکم و محکوم نمونه‌های از این دست است؛ بنابراین می‌توان گفت که جامعه با روابط اجتماعی ضروری مختلف ساختارهای اجتماعی را شکل می‌دهد. روابط ضروری بین کنشگران عناصر ساختار را شکل می‌دهد. در جامعه یک ساختار وجود ندارد؛ بلکه ساختارها وجود دارد. ساختارها به یک معنا، همان شرایط و موقعیت‌های خاص است که روابط ضروری بین اجزا و عناصر آن وجود دارد. ساختار در این معنا داغ موقعیتی بودن را بر پیشانی دارد. ساختار خانواده که از روابط ضروری بین زن و شوهر شکل و شمایل خود را یافته است، ویژگی‌ها، نیروها، استعدادها و تمایلات خاص خود را دارد. اگر عشق یا نفرت در حد اعلی در خانواده، بین زن و شوهر دیده می‌شود، به دلیل این است که این ساختار چنین ظرفیتی را دارد و مکانیزم‌های مختلفی را در ظرف خود فعال کرده و رویدادی عشق و نفرت را خلق کرده است. روابط ضروری سرمایه‌دار و کارگر، ساختار سرمایه‌داری را شکل داده است. این ساختار استعدادها و تمایلات خاصی دارد. استثمار در حد اعلی در این ساختار با مکانیزم انباشت سرمایه به وجود می‌آید. پدیده‌های اجتماعی خاص (زمانمند و مکانمند) هستند، ولی این به این معنا نیست که نمی‌توان آنان را تبیین کرد. تبیین به معنای کشف نیروهای علی و مکانیزم‌های فعال است. این امر در علم اجتماعی ممکن است. تحلیل‌های کلاسیک‌های جامعه‌شناسی نمونه‌های موفقی در این زمینه هستند. شکل ۱ رابطه ساختار، مکانیزم، شرایط و رویداد را نشان می‌دهد که بر خاص بودن ساختارها با ظرفیت‌های خاص تأکید دارد.

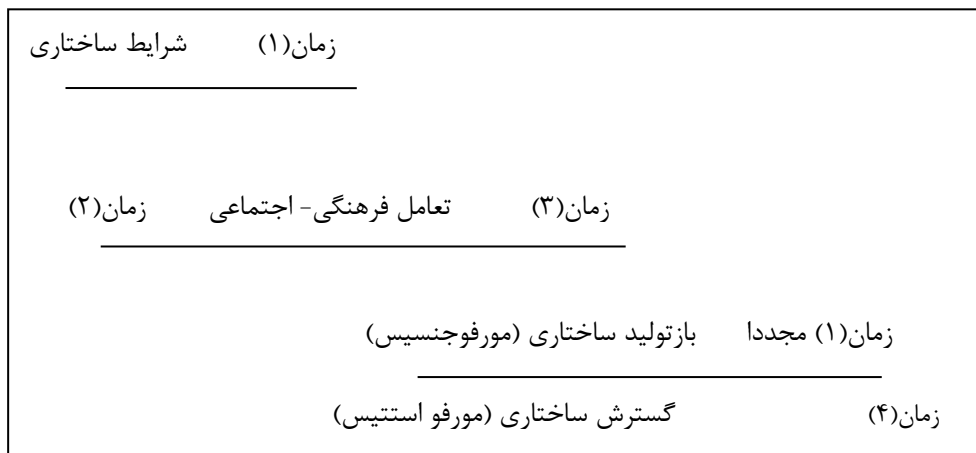


شکل ۱. نمودار رابطه زمینه، ساختار، مکانیزم و رویداد در پدیده‌های اجتماعی (سایر، ۲۰۰۰، صص. ۱۴-)

(۱۳)

اگر مفاهیم تعمیم، تکرارپذیری و پیش‌بینی و غیره که در اثبات‌گرایی مسلم فرض شده‌اند باز بینی شوند، علم قابل‌دفاع و قابل‌کاربرد در پدیده‌های اجتماعی می‌شود. همان‌طور که گفته شد، ساختارهای اجتماعی از روابط اجتماعی ضروری شکل گرفته است. روابط اجتماعی نمی‌توانند بدون کنشگران تداوم پیدا کنند؛ بنابراین کنشگران اجتماعی جزو روابط اجتماعی ضروری هستند که ساختار از آنان شکل گرفته است. کنشگران اجتماعی، ساختارهای اجتماعی را زمینه‌مند می‌کنند؛ یعنی پدیده‌های اجتماعی چهار عنصر دارند: ساختار، مکانیزم، زمینه و رویداد (سایر، ۱۹۹۲؛ پائوسون، ۱۹۸۹). وقتی از ساختارهای زمینه‌مند یا به‌طور کلی از زمینه صحبت می‌شود، دلایل کنشگران علت در نظر گرفته می‌شود. با وجود تأکید وابستگی ساختارهای اجتماعی به عاملان و همچنین بازتولید و دگرگونی ساختارهای اجتماعی، هیچ دلیلی وجود ندارد تا به دنبال علل و مکانیزم‌ها نبود. تاریخ دارای قوانین است. اجتماع نیز دارای قوانین است؛ البته این امر بدان معنا نیست که جهان‌شمول است؛ بلکه خاص بودن را حفظ می‌کند. نمی‌توان گفت چیزی که در یک جامعه اتفاق

می‌افتد در دیگری هم اتفاق خواهد افتاد. ویژگی ساختارهای اجتماعی ثبات نسبی، وابستگی به کنشگران و تاریخی بودن آنان است (مانیکاس، ۱۹۹۸، ص. ۳۲۴). با نگاهی دیگر برای دست یافتن به مکانیزم‌های پدیده اجتماعی، محقق باید سطوح خرد و کلان یا قضیه ساختار و کنشگر را به صورت تحلیلی روشن کند. این امر باعث می‌شود محقق بداند که چه ساختارهای از نظر زمانی قبل از اجرای کنش‌ها وجود داشته‌اند، چگونه بر کنشگران تأثیر گذاشته‌اند، متعاقباً کنشگران در زمان‌های خاصی چگونه در شکل‌گیری پدیده‌ها دخالت داشته‌اند و چگونه در فرایند زمانی آنان را بازتولید یا تغییر می‌دهند (بسکار، ۱۹۹۸ الف، ص. ۴۰؛ آرچر، ۱۹۹۸، ص. ۳۷۶). ساختارهای اجتماعی از لحاظ زمانی قبل از کنشگران وجود دارند. این ساختارها شرایط تعامل را آماده می‌کنند. تعاملات صورت می‌پذیرد و سپس ساختارها تولید و بازتولید می‌شوند. آرچر (شکل ۲) این بحث را در تئوری مورفوجنسیس و مورفواستتیس به خوبی تشریح کرده است (آرچر، ۱۹۹۸، ص. ۳۷۶). در شروع (زمان ۱) ساختار اجتماعی شرایط اولیه (در شکلی از الزام‌ها و توانایی‌ها) برای عاملان قرار می‌گیرد. در مرحله بعدی (زمان ۲- زمان ۳) کنش و تعامل اجتماعی عاملان درون این شرایط قرار می‌گیرند. در نهایت (زمان ۴) در نتیجه تعامل، ساختار بازتولید و دگرگون می‌شود؛ یعنی گسترش می‌یابد (دنرمارک و همکاران، ۲۰۰۲، ص. ۱۸۲).



شکل ۲. چرخه تحلیلی در تعامل بین ساختار اجتماعی و عمل (آرچر، ۱۹۹۸، ص. ۳۷۶)

شبهات‌های زیادی بین تئوری مورفوجنسیس و مورفو استتیس آرچر، مدل زمینه/مکانیزم/پیامد پائسون، مدل ساختار/زمینه/مکانیزم/رویداد سایر وجود دارد. وقتی از ساختارهای زمینه‌مند یا به‌طور کلی از زمینه صحبت می‌شود، دلایل کنشگران علت در نظر گرفته می‌شود (اکستروم، ۱۹۹۲، ص. ۱۱۶).

۲.۲.۲. معرفت‌شناسی

۲.۲.۲.۱. نظریه و انتزاع

مشاهده بدون بار نظری ممکن نیست، ولی به این معنا نیست که مشاهده گرفتار جبر نظری است. اگر نظریه تعیین‌کننده محض باشد، یعنی هرچه وجود دارد، به آنچه می‌دانیم تقلیل می‌یابد؛ بنابراین تحقیق تجربی فارغ از نظریه نیست، ولی آن هستی مستقلی در بررسی جهان هستی رقم می‌زند (سایر، ۱۹۹۸، ص. ۱۲۲). نظریه ادعایی درمورد شناخت جهان دارد. محقق به کمک نظریه است که می‌تواند ساختارها و به عبارتی دیگر روابط درونی را مشخص کند. اگر با نظریه می‌توان روابط درونی و ضروری را مشخص کرد، با انتزاع،

استعاره و مدل‌سازی می‌توان مکانیزم‌ها را مشخص کرد. مشاهده‌ها به قلمرو تجربی مربوط است. با مشاهده نمی‌توان به قلمرو واقعی که در آن ساختارها و مکانیزم‌ها وجود دارند، دست یافت. جدول ۱ با برخی تفاوت‌ها با نگاه سایر (۱۹۹۲، ص. ۸۸) تنظیم شده است.

جدول ۱. رابطه قلمرو واقعی، ساختار، مکانیزم، نظریه و مدل

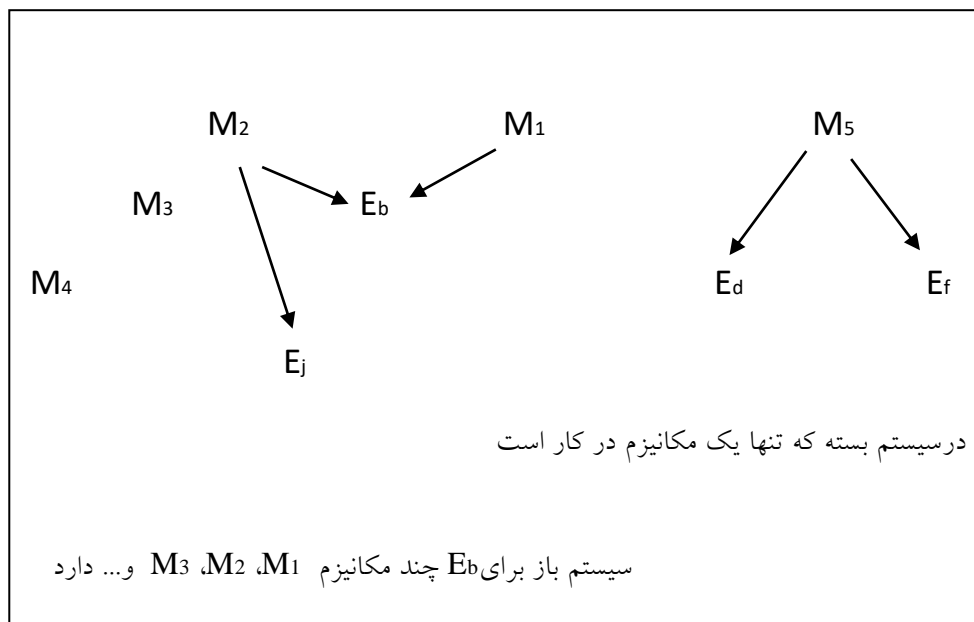
روابط بیرونی / امور تجربی / مشاهده‌شدنی	قلمرو تجربی
اقترا‌ن‌ها و اتصالات رویدادها / امور انضمامی و ملموس	قلمرو رویدادی یا وقوعی
روابط درونی / ساختار / مکانیزم	قلمرو واقعی
روابط درونی / ساختار	نظریه / انتزاع
مکانیزم / مشاهده‌نشده‌نی	مدل / استعاره

انتزاع مبتنی بر جنبه‌های معینی از چیزی و چشم‌پوشی از جنبه‌های دیگر است. انتزاع فرایند تمرکز بر برخی ویژگی‌های بعضی چیزها است؛ درحالی‌که برخی ویژگی‌ها در زمینه باقی می‌ماند. انتزاع، یکی کردن یک یا چند جنبه، اجزا یا نسبت‌ها و روابطشان به خاطر درک بهتر آن‌ها است. این امر درک چیز یا مفهوم ملموس را با تجزیه یا ترکیب تسهیل می‌کند. انتزاع، نقطه اوج سطح تعمیم و گستره زمانی و مکانی است. انتزاع کمک می‌کند تا تبیین و کشف مکانیزم پدیده‌ها روی دهد (سایر، ۱۹۹۸، صص. ۱۷۱-۱۷۰).

۲.۲.۲.۲. مدل‌ها و سیستم‌های باز و بسته

منطق کشف علمی، مدل‌ها و استعاره‌های است که مکانیزم را مطالعه می‌کند. مدل‌ها می‌خواهند بدانند رویدادهایی که به همدیگر مرتبط‌اند، کدام تصادفی است، چند مکانیزم فعال وجود دارد، چگونه این مکانیزم‌ها و رویدادها به همدیگر مرتبط می‌شوند. طراحی مدل‌ها به بحث سیستم‌های بسته و باز مرتبط است. مدل‌های زیر (شکل ۳) رابطه مکانیزم و رویدادها را در سیستم باز و بسته نشان می‌دهد. زمانی که محققان سعی می‌کنند مفاهیم اصلی نظریه را با نمودار نشان دهند، دست به مدل‌سازی می‌زنند. مدل، بیان نموداری

رویدادهای اجتماعی است. عناصر نموداری هر مدل دربردارنده سه عنصر است: مفاهیمی که بر ویژگی‌های معینی از جهان دلالت دارند و آن‌ها را برجسته می‌کنند، آرایش این مفاهیم در فضای دیداری به گونه‌ای است که بازتاب نظم رویدادها در جهان واقعی باشند و نمادهایی مثل خط، پیکان، بردار و مانند آن‌ها پیوند بین مفاهیم را نشان می‌دهند. بیشتر مدل‌های نموداری برای نشان دادن پیوندهای علی بین ویژگی‌های جهان ساخته می‌شوند (ترنر، ۱۳۹۳، ص. ۴۷). مدل‌ها می‌خواهند بدانند رویدادهایی که به همدیگر مرتبط‌اند، کدام تصادفی و کدام ضروری است، چند مکانیزم فعال وجود دارد، چگونه این مکانیزم‌ها و رویدادها به همدیگر مرتبط می‌شوند.



شکل ۳. مدل‌هایی که رابطه مکانیزم‌ها با رویدادها را به نمایش می‌گذارد (بسکار، ۱۹۹۸، ب، ص. ۶۴)

در سیستم‌های بسته می‌توان گفت که کدام مکانیزم رویداد را به وجود آورده است، ولی این امکان در سیستم‌های باز وجود ندارد. قواعد ثابت در شرایط خاصی یعنی در سیستم بسته اتفاق می‌افتد (سایر، ۲۰۰۰، ص. ۱۴)، سیستم‌های بسته به‌طور آزمایشی خلق می‌شوند. در آزمایش نیروهای علی ثابت نگه داشته می‌شوند که به آن شرایط درونی انسداد^۱ گفته می‌شود. شرایط بیرونی نیز باید ثابت نگه داشته شود که به آن نیز شرایط بیرونی انسداد گفته می‌شود (سایر، ۲۰۰۰، ص. ۱۴). در سیستم‌های باز نیروهای علی می‌توانند نتایج متفاوتی را خلق کنند. در سیستم بسته مکانیزم علی معین تأثیر یکسانی تولید می‌کند و تکرارشدنی است. مکانیزم علی و واقعی به‌عنوان سیستم بسته مجزا می‌شود که در این صورت می‌توانیم بگوییم اگر A اتفاق بیفتد، B هم به دنبال آن اتفاق می‌افتد (کولیه، ۱۹۹۴، صص. ۳۳-۴۰). جامعه سیستم باز تلقی می‌شود که در آن مکانیزم‌های علی مشروط به زمینه اجتماعی و دیگر مکانیزم‌های خنثی‌کننده هستند. در سیستم‌های باز نیروهای علی می‌توانند نتایج متفاوتی را خلق کنند. نیروهای علی یا مکانیزم‌ها می‌توانند اثرات یکدیگر را خنثی کنند و یا مسیر آنچه اتفاق می‌افتد را تغییر دهند. اگر برای مثال در خانواده‌ای در حاشیه شهر مکانیزم فعال‌کننده اعتیاد وجود دارد ولی فرزند خانواده معتاد نمی‌شود، به دلیل آن است که مکانیزم‌های دیگر فرایند مکانیزم مولد اعتیاد را خنثی کرده‌اند. در سیستم‌های باز با وجود فعال بودن مکانیزمی نمی‌توان اثرات دیگر مکانیزم‌ها را نادیده گرفت. در سیستم‌های باز اثرات علی مکانیزم‌ها مشروط به زمینه است. در رئالیسم انتقادی برای شناسایی مکانیزم‌ها از استعاره، استراتژی پس‌کاوی و روش مقایسه‌ای استفاده می‌شود.

۲.۲.۳. روش‌شناسی

۲.۲.۳.۱. استراتژی پس‌کاوی

برای خلق مدل، محقق رئالیست از استراتژی استقرایی، قیاسی و تفهیمی استفاده نمی‌کند یا اینکه از آن‌ها فراتر می‌رود. برای تبیین یک پدیده و اینکه آن پدیده چگونه به وجود آمده

است، استراتژی پس‌کاوی^۱ به کار گرفته می‌شود. هدف استراتژی پس‌کاوی کشف مکانیزم موجود در پس‌پدیده‌ها است. بحث ساختارهای زمینه‌مند (زمینه) به استراتژی پس‌کاوی کمک می‌کند تا در تبیین یک پدیده و کشف مکانیزم آن از چند زمینه متفاوت برای تولید و کنترل آزمایشی استفاده کند. سرمایه مارکس را با این استراتژی می‌توان نمونه‌ای موفق به حساب آورد. به لحاظ روش‌شناختی کار قوی مارکس این است: چیزی که از علم یاد گرفته است یعنی نقش آزمایش در علوم طبیعی را بدون اینکه در علوم انسانی دقیقاً به کار برد، استفاده می‌کند (کولیه، ۱۹۹۴، ص. ۴۱). با استراتژی پس‌کاوی، تئوری‌ها، مفاهیم انتزاعی و مدل‌ها باید واقعیت موجود یا رویدادها را تبیین کنند. اگر پدیده یا رویدادی به‌عنوان متغیر وابسته در نظر گرفته شود، پرسش اصلی آن است که آن رویداد چگونه شکل گرفته است. چه چیزی (چه مکانیزمی) آن را خلق کرده است. استراتژی‌های متعارف در علوم اجتماعی معتقدند که متغیر(های) مستقل باعث اتفاق افتادن رویدادها هستند. اگر رویداد (Y) به دنبال رویداد (X) آمده است، احتمالاً رابطه معناداری بین این دو وجود دارد؛ یکی علت دیگری است. رئالیسم انتقادی معتقد است که اقتران یا توالی رویدادها فقط در قلمرو رویدادی و به‌صورت مشروط اتفاق می‌افتد. آنچه علت واقعی تلقی می‌شود، به‌راحتی مشاهده‌شدنی نیست. آنچه مشاهده‌شدنی نیست، همان مکانیزم علی است که در قلمرو واقعی قرار دارد؛ بنابراین استراتژی پس‌کاوی معتقد است، زمانی که رویدادی اتفاق می‌افتد، برای درک علت واقعی آن نباید فقط به توالی‌ها اکتفا کرد؛ بلکه باید علت واقعی را باید در قلمرو عمیق‌تر دید. همبستگی‌های آماری می‌تواند اقتران‌های مشروطی در نظر گرفته شود که باید مکانیزم علی به روش ژرفانگر با استراتژی پس‌کاوی و با استفاده از استعاره استخراج شود.

۲.۲.۳.۲. روش مقایسه‌ای

برای کشف مکانیزم به‌عنوان علت واقعی پدیده‌ها، استراتژی پس‌کاوی از روش مقایسه‌ای استفاده می‌کند. با ارائه طرح مقایسه‌ای و خلاف واقع^۱ علم اجتماعی درصدد است که اگر نمی‌توان سیستم بسته تشکیل دهد، حداقل بتواند با طراحی مدل‌های مقایسه‌ای و تطبیقی سیستم‌های نیمه‌بسته را شکل دهد (لاوسون، ۱۹۹۸، ص. ۱۵۶). چون ساختارها زمینه‌مند (زمینه) هستند، محقق در تبیین یک پدیده و کشف مکانیزم آن از چند زمینه متفاوت استفاده می‌کند. وقتی ساختارهای اجتماعی مشروط به زمینه اجتماعی می‌شوند، یعنی در برخی شرایط (A) مکانیزم‌های علی فعال می‌شوند و رویدادی شکل می‌گیرد، ولی در شرایط دیگر (B) مکانیزم فعال نمی‌شود و رویداد مشابه شکل نمی‌گیرد. اگر ساختار یکی باشد، علت فعال نشدن مکانیزم مدنظر در (B) به ویژگی‌های شرایط یا زمینه برمی‌گردد؛ به همین دلیل است که در علوم اجتماعی گفته می‌شود ساختارها از طریق مکانیزم‌ها در موقعیت‌های اجتماعی عمل می‌کنند و مشروط هستند. این امر دو نکته مهم در پی دارد: اول اینکه تبیین وجود دارد. مورد (A) می‌گوید که مکانیزمی فعال شده و رویداد شکل گرفته است؛ دوم اینکه شرایط باعث می‌شود که در برخی موارد (B) مکانیزم‌ها فعال نشوند؛ بنابراین تعمیم به معنای جهان‌شمولی ثابت وجود ندارد. رئالیسم انتقادی به تبیین‌های بدون تعمیم معتقد است. استراتژی پس‌کاوی، استعاره و روش مقایسه‌ای ابزارهای روش‌شناختی هستند که کمک می‌کنند تبیین در علوم اجتماعی اتفاق بیفتد، بدون اینکه موارد نقض بتواند ماهیت این علوم را زیر سؤال ببرد.

۲.۲.۳.۳. طرح تحقیق تلفیقی

در حوزه روش‌شناختی، رئالیسم انتقادی طرح روش تحقیق تلفیقی ارائه کرده است. تفاوت رئالیسم انتقادی با پراگماتیسم که آن نیز درصدد ارائه طرح‌های تلفیقی است، در این است که رئالیسم انتقادی مسائل معرفتی را جدا از روش‌های تحقیق نمی‌داند، اما پراگماتیسم

بنا به ذات خود صرفاً تلفیق روشی به صورت عملی و کاربردی را می‌پذیرد و مسائل معرفتی را فراسوی روش‌های تحقیق می‌داند (دانرمارک و همکاران، ۱۲۰۲، ص. ۱۵۲). یک طرح بررسی رابطه بین دو رویداد است. اول، روش کمی معمولاً همبستگی بین دو رویداد و حادثه را با فرمول‌های آماری محاسبه می‌کند. رابطه بین رویداد و حادثه اگر از نظر آماری معنادار باشند، باید دنبال آن بود که چه مکانیزمی در این میان وجود دارد. دوم، روش کیفی می‌تواند با ژرفانگری آن را در زمینه خاص نشان دهد. این طرح از طرح پنهانگر و ژرفانگر استفاده می‌کند که روش‌های تحقیق آن کمی و کیفی است (سایر، ۱۹۹۲، ص. ۲۳۷). جدول ۲ خلاصه مباحث رئالیسم انتقادی را نشان می‌دهد.

جدول ۲. رئوس اصلی رئالیسم انتقادی

اجزا پارادایمی	موضوعات	رئالیسم انتقادی
هستی‌شناسی	لایه‌بندی جهان	ظهور، لایه فردی و اجتماعی
	قلمروهای واقعیت	تجربی، رویدادی، واقعی
	ضرورت طبیعی	روابط ضروری بین رویدادهای جهان
	ساختار و مکانیزم	روابط ضروری و مشروط
معرفت‌شناسی	جهان اجتماعی	زمینه‌مندی ساختارهای اجتماعی
	نظریه	ترکیب ساختار-مکانیزم-زمینه- رویداد
	انتزاع و مدل‌سازی	تمرکز بر قسمتی از روابط اجتماعی ضروری
روش‌شناسی	سیستم‌های باز و بسته	تعامل انواع مکانیزم‌های فعال و غیر فعال در زمینه اجتماعی
	استراتژی پس‌کاوی	استفاده از استعاره و کشف مکانیزم مشاهده‌ناپذیر
	روش مقایسه‌ای	تشکیل سیستم نیمه‌بسته
	طرح تحقیق تلفیقی	طرح‌های پنهانگر و ژرفانگر

۳. طرح رئالیستی ساختار/مکانیزم/زمینه/رویداد

از بین طرح‌های رئالیسم انتقادی یک طرح بررسی رابطه بین دو رویداد است. روش کمی معمولاً همبستگی بین دو رویداد و حادثه را با فرمول‌های آماری محاسبه می‌کند. رابطه بین رویداد و حادثه اگر از نظر آماری معنادار باشد، باید دنبال آن بود که چه مکانیزمی آنان را به وجود آورده است. روش کیفی می‌تواند با ژرفانگری آن را در زمینه خاص نشان دهد. این طرح از شیوه پهنانگر و ژرفانگر استفاده می‌کند که روش‌های تحقیق آن کمی و کیفی است (سایر، ۱۹۹۲). طرح دیگری که با نظریه‌ها و روش‌شناسی ماکس وبر سازگاری بیشتری دارد، طرح زمینه/مکانیزم/رویداد است که پائوسون (۱۹۸۹) به آن معتقد است؛ البته بین طرح سایر و پائوسون تفاوت زیادی وجود ندارد؛ به‌خصوص که در کارهای بعدی سایر طرح ساختار/مکانیزم/نتیجه ارائه شده است (سایر، ۲۰۰۰، صص. ۴-۱۳). هسته مرکزی ساختارها، روابط اجتماعی ضروری است. این روابط ضروری شکل خاصی به خود می‌گیرند که ظرفیت‌ها، تمایلات و نیروهای مخصوص به خود را دارند. این تمایلات و نیروها مکانیزم خاصی را فعال می‌کنند که نتایج ویژه‌ای دارند. کنش‌های اجتماعی جزوی از نیروها و مکانیزم‌های اجتماعی هستند که در به وجود آوردن پدیده‌ها نقش بازی می‌کنند. کنشگران برای کارهایشان دلایلی دارند که این دلایل در زمینه و ساختار خاصی شکل می‌گیرد و اجرا می‌شود (سایر، ۱۹۹۲، ص. ۷۰). طرح رئالیستی معتقد است ساختارهای اجتماعی ظرفیت‌ها و امکاناتی دارند که در زمینه فرهنگی خاصی از طریق عوامل انسانی و نیت آگاهانه و ناآگاهانه، پیامدها و رویدادهای را رقم زنند. در ترکیب ساختار-مکانیزم-زمینه-رویداد، ساختارهای اجتماعی از طریق مکانیزم‌های اجتماعی یعنی عاملان انسانی رویدادی و با پیامدی را رقم می‌زنند. عاملان براساس تعبیر و تفسیر دست به چنین کاری می‌زنند که زمینه‌های فرهنگی وجود دارد. چنین طرح رئالیستی در نظریات وبر شامل گروه‌های منزلتی مذهب (ساختار) می‌شود که از طریق عوامل انسانی و کنش ارزشی مثلاً کاولون‌نیست‌ها

(مکانیزم اجتماعی) در زمینه فرهنگی و اجتماعی (آموزه‌ها و مناسک مذهب پروتستانیزم) عمل می‌کند و به شکل‌گیری روح سرمایه‌داری (رویداد، پیامد) منجر می‌شود. براساس همین طرح رئالیستی نظریات وبر بررسی می‌شود.

۴. نظریه‌های رئالیستی ماکس وبر

در این قسمت نظریات وبر مطرح می‌شود و در حین طرح آن درباره بخش‌های رئالیستی آن بحث می‌شود. همان‌طور که اشاره شد، برخی عناصر نظریات وبر به‌خصوص قسمت ارزش‌شناسی چندان رئالیستی نیست، ولی بیشتر نظریه‌های او قابلیت تفسیری رئالیستی دارد. ماکس وبر از لحاظ معرفت‌شناسی، نوکانتی است که استراتژی تفهیمی در جامعه‌شناسی با نام او گره خورده است. او معتقد است که وظیفه جامعه‌شناسی بررسی کنش اجتماعی است (وبر، ۱۳۸۴، ص. ۲۵). در واقع وبر واقعیت اجتماعی را از طریق کنش اجتماعی مطرح می‌کند و معتقد است که برای بررسی کنش اجتماعی باید از تفهم استفاه کرد، ولی این بخشی از واقعیت در مورد روش‌شناسی وبر است. وبر در همان خط اول صفحه اول اقتصاد و جامعه می‌گوید: جامعه‌شناسی علمی است که برای یافتن تعبیری علی از ماهیت و آثار آن کنش اجتماعی را درک تفسیری می‌کند (وبر، ۱۳۸۴، ص. ۲۵). تعبیری علی، آثار کنش اجتماعی و درک تفسیری آشکارا جزو اصول اساسی رئالیسم انتقادی یعنی ساختار-مکانیزم علی-زمینه-پیامد است؛ بنابراین می‌توان در کنار استراتژی تفهیمی و معرفت‌شناسی کانتی، عناصر اساسی از رئالیسم انتقادی را در آثارش یافت و معرفی کرد. برخی اجزای کار وبر با رئالیسم انتقادی به‌خصوص نظریات بسکار سازگار نیست؛ به‌خصوص استخراج گزاره‌های اخلاقی از قضایا تبیینی علم اجتماعی (ارزش‌شناسی) و شکل‌گیری نوعی جامعه‌شناسی انتقادی، ولی نحوه تعریف واقعیت اجتماعی (هستی‌شناسی) و نحوه تحلیل و استراتژی به‌کارگیری تبیین واقعیت (روش‌شناسی) رئالیستی هستند.

۴. ۱. نظام معرفتی

۴. ۱. ۱. واقعیت و ارزش

نظام معرفتی علم اجتماعی ماکس وبر از معرفت‌شناسی کانت و فلاسفه نوکانتی چون ریکرت، ویندلبانند و هرمنوتیک دیلتای متأراست (وبر، ۱۳۸۲). کانت در سه‌گانه خود یعنی نقد عقل نظری، نقد عقل عملی و نقد قوه حکم تفاوتی بین بررسی امر واقع که موضوع بررسی علم است، امر ذهنی و وجدانی که بحث اخلاق است و امر زیبایی‌شناسی، تفاوت قائل است (کورنر، ۱۳۸۹، صص. ۱۵۱-۱۵۷). این تمایز موضوع مهمی است که باید به آن بیشتر پرداخت. سه ساحت معرفتی از هم گسسته‌اند و هر یک برای خود نظام خودبنیادی را شکل داده‌اند. هر کدام به فراخور منطق خود کار می‌کنند. عقل نظری وظیفه فهم و مذاقه جهان هستی را دارد و این کار را با استدلال‌های منطقی، تئورهای ملموس و مشاهدات تجربی انجام می‌دهد که معمولاً توسط علم مطرح می‌شود. در اینجا تفاوتی در جایگاه علم و فلسفه وجود ندارد و هر یک به هستی می‌پردازند؛ به هستی‌ای که واقعی است و بنیادهای واقعی دارد. تفاوت بین این دو به نحوه پرداختن مربوط است: یکی عقلی محض و دیگر منطقی و تجربی است. کانت (۱۳۸۷) در نقد خود از عقل نظری می‌خواهد تفوق علم به فلسفه را نشان دهد و آن را در کرسی اعتبار بنشانند. بحث‌های استدلالی-نظری فلاسفه برای شناخت جهان دیالکتیکی، متناقض و فاقد شواهد تجربی است. دانشی که از گزاره‌های پیشینی ترکیبی بهره می‌برد، می‌تواند علم معتبر باشد (کانت، ۱۳۸۷، ص. ۲۵). علم نیوتنی چنین دانشی است. علم از نگاه کانت از مفاهیم و مقولات ذهنی (پیشینی) و پدیدارهای عینی و خارجی (ترکیبی بودن) شکل می‌گیرد. کانت با خارج کردن بحث‌های نظری که مطابق با گزاره‌های پیشینی ترکیبی نیستند، در واقع متافیزیک را از صحنه مباحث نظری حذف کرد. این کنار زدن متافیزیک از مباحثات عقل نظری، موضوعات آن مانند وجود خداوند، وجود روح و مساله جبر و اختیار را به عقل عملی واگذار کرد (کانت، ۱۳۸۷، ص. ۸۹۶). موضوعات متافیزیکی دیگر با بحث‌های نظری پیگیری نمی‌شود؛ بلکه این وجدان اخلاقی است که

می‌تواند به آنان رسیدگی کند. این مباحثات کانتی از چندین وجه برای وبر نتایج درخور توجهی داشت. وبر متأثر از کانت تمایزی بین امر واقع و امر ارزشی قائل است. امر واقع می‌تواند موضوع بحث علم باشد و قضایایی که از آن صادر می‌شود، قضایایی تحلیلی-تجربی است که نمی‌توان به وسیله آن به حل مسائل اخلاقی پرداخت (وبر، ۱۳۸۲، صص. ۲۹-۴۴). قضایایی اخلاقی و همین‌طور مسائل متافیزیکی و غایی را نمی‌توان از قضایایی علمی استنتاج کرد. نزد وبر همانند کانت مسائل متافیزیکی و غایی به وجدان اخلاقی احاله می‌شود. برعکس اثبات‌گرایان که معتقدند علم تجربی از نوع اثباتی و تجربی تنها دانش معنا دار است، وبر معتقد است که می‌توان از مسائل غایی و ارزش‌های اخلاقی صحبت کرد، ولی این مسائل از واقعیت و علم به دست نمی‌آید. علم نمی‌تواند حکم ارزشی در مورد سرنوشت قطعی انسان‌ها صادر کند. علم فقط می‌تواند موضوعات ملموس قابل بررسی تجربی را تحلیل کند. داوری در مورد ارزش‌های غایی و به تعبیر وبر جنگ خدایان و اهریمنان نمی‌تواند توسط علم حل و فصل شود (وبر، ۱۳۸۲، ص. ۴۲). رئالیست‌های انتقادی مانند وبر، واقعیت اجتماعی را به صورت هنجاری تعریف نمی‌کنند و شامل ساختارها، مکانیزم‌ها، تمایلات، گرایش‌ها و نیروهای علی می‌دانند. واقعیت اجتماعی بر اساس اخلاق تعریف نمی‌شود، ولی رئالیست‌های انتقادی گزاره‌های اخلاقی را از طریق تبیین واقعیت اجتماعی و فراتر رفتن از آگاهی معرفت عامیانه استخراج می‌کنند (بسکار، ۱۹۹۸، ب، ص. ۴۱۳). از این طریق رئالیست‌ها معیارهای تبیینی برای نقد اجتماعی فراهم می‌کنند؛ چیزی که وبر به آن چندان اعتقادی ندارد.

البته موضوع واقعیت و ارزش در مورد علم طبیعی کم‌وبیش فهم‌شدنی است، ولی این بحث زمانی که به پدیده‌های اجتماعی کشیده می‌شود، مسائلی رامطرح می‌کند. پدیده اجتماعی (واقعیت اجتماعی) امری معنادار است که انسان‌ها آن را بر ساخت می‌کنند. وقتی کنش‌های اجتماعی معنادار هستند، این معنا به ذهن تداعی می‌شود که علم اجتماعی در واقع می‌تواند با بررسی موضوعات اخلاقی، خود علم اخلاق باشد و اینکه در مورد موضوعات

اخلاقی اظهار نظر کند. وبر می گوید: من اکیداً مخالف این نقطه نظر هستم که مدعی است علم اخلاق واقع گرا می تواند یک نظام اخلاقی ایجاد کند و این اخلاق قادر خواهد بود درباره آنچه باید رخ دهد، سخن بگوید (وبر، ۱۳۸۲، ص. ۳۶). دانشی با عنوان علم اجتماعی می تواند اخلاق گروهی از مردمان را بررسی کند، ولی نمی تواند حکم اخلاقی صادر کند، هرچند مسائل ارزشی و اخلاقی می توانند بر انتخاب موضوعات اجتماعی مؤثر باشند. در هر صورت وبر برای ایجاد علم اجتماعی مدرن به این مسئله به طور جدی تأکید داشت که امر واقعی و امر ارزشی هر یک سازوکار خود را دارند.

۴.۲. واقعت علم اجتماعی

۴.۲.۱. ساختار اجتماعی

ساختار اجتماعی شامل روابط اجتماعی و مناسباتی است که افراد جامعه با همدیگر دارند. این روابط شامل روابط ضروری (درونی) و مشروطی (بیرونی) است که کنشگران اجتماعی با همدیگر شکل می دهند. امر اجتماعی به عنوان موضوع جامعه شناسی در واقع همین مطلب است. معیار اجتماعی بودن یعنی مناسبات بین مردم فقط در صورتی می تواند قطعیت لازم برای تحدید و تعیین حد و مرز مسائل علمی را کسب کند که با صفتی مبین جوهر آن همراه باشد (وبر، ۱۳۸۲، ص. ۱۱۰). در واقع روابط اجتماعی به شرطی می توانند ساختارهای اجتماعی را شکل دهند که روابطی ضروری باشند. جامعه از افراد یا فردهای خودبنیاد شکل نگرفته است؛ بلکه جامعه از کنشگران اجتماعی شکل گرفته است که با همدیگر روابط اجتماعی ضروری دارند. رابطه سرمایه دار و کارگر، رابطه حاکم و محکوم، موجر و مستأجر و دیگر رابطه ها از این دست روابط هستند (سایر، ۱۹۹۸). معمولاً وبر کسی در نظر گرفته می شود که دنبال تفهم کنش اجتماعی است. او بحث ارتباط بین کنش و روابط اجتماعی را شناسایی کرده، ولی جهت گیری افراد را بیشتر در جهت گیرهای معنایی تحلیل کرده است؛ البته به این معنی نیست که این کنش های معنادار صرفاً تصورات و نیت های ذهنی هستند. نگرش های ذهنی فقط تا آنجایی کنش اجتماعی را می سازند که

متوجه رفتار دیگران باشند؛ برای مثال، اگر رفتار مذهبی صرفاً به تأمل یا عبادت در انزوا مربوط باشد، کنش اجتماعی نیست. فعالیت اقتصادی یک فرد فقط زمانی اجتماعی است که رفتار شخص ثالثی را هم منظور کرده باشد. ضرورتاً هر نوع تماسی که بین افراد انجام گیرد، دارای خصوصیت اجتماعی نیست؛ بلکه زمانی این خصوصیت وجود دارد که رفتار به شکل معناداری به دیگران معطوف باشد (وبر، ۱۳۸۴، ص. ۴۹). اکستروم معتقد است وبر روابط اجتماعی را از طریق کفایت معنایی به‌گونه‌ای در نظر می‌گیرد که روابط درونی (ضروری) بین افراد و کنش‌های آنان بر قرار است (اکستروم، ۱۹۹۲، ص. ۱۱۴).

تحلیل جهت‌گیری معنای وبر به معنای ساختار اجتماعی نیست؛ موضوعی است که به مکانیزم علی مرتبط است و بعداً به آن پرداخته خواهد شد. براساس بینش رئالیسم انتقادی، ساختارهای اجتماعی از روابط ضروری شکل می‌گیرند. وقتی روابط ضروری قالب خاصی به خود گرفتند، می‌توان از ساختار صحبت کرد. موقعیت‌های مختلف روابط ضروری خاص خود را دارند؛ بنابراین ساختارها نیز ویژگی‌های یکسانی ندارند. ساختار اجتماعی در نظریه‌های وبر شامل بوروکراسی، سلطه، بنگاه‌های اقتصادی است و به‌خصوص به تحلیل‌های سه‌گانه طبقات اجتماعی، گروه‌های منزلتی و احزاب برمی‌گردد. با تمرکز بر گروه‌های منزلتی این موضوع بیشتر توضیح داده می‌شود. وبر گروه‌های منزلتی را جمعیت‌هایی معرفی می‌کند که اعضای خود را برای مبارزات رقابتی از هر نوع، چه مادی چه نمادین، بسیج می‌کنند؛ یعنی آنان به نحوی عمل می‌کنند که چندان بی‌شباهت به عمل طبقات اجتماعی یا سازمان‌های مبتنی بر طبقات نیست. شیوه‌ای که گروه‌های منزلتی درصدد بسیج قدرت به‌نحوی مشابه با سازمان‌های طبقاتی برمی‌آیند، از همه واضح‌تر در بحث وبر از بند و بست اجتماعی آشکار می‌شود (پارکین، ۱۳۸۹، ص. ۱۴۴). منظور او از بند و بست اجتماعی فرایندی است که در آن گروه‌های گوناگون تلاش می‌کنند تا بخت خود را با محدود کردن دستیابی به پاداش‌ها و امتیازات به حوزه‌ای محدود بهبود بخشند.

زمانی که وبر تمدن‌های مختلف شرق و غرب را در قالب مذاهب مختلف مقایسه می‌کند، صرفاً به مجموعه ایده‌ها نمی‌پردازد و مذهب را تنها آموزه‌ها نمی‌داند؛ بلکه مذاهب را از منظر گروه‌های اجتماعی و منزلتی در نظر می‌گیرد که با توجه به شرایط اجتماعی در حال تعامل هستند. وبر تمایل داشت که گروه‌های منزلتی را کم‌ویش ستیزه‌جو ببیند (پارکین، ۱۳۸۹، ص. ۱۳۹). زمانی که وبر به ایده‌ها می‌پردازد، آشکارا آنان را گروه‌های منزلتی قرار می‌دهد که ساختار اجتماعی محسوب می‌شوند. در اینجا ساختار اجتماعی و گروه‌های منزلتی علت در نظر گرفته نمی‌شوند؛ بلکه آنان موقعیت‌هایی هستند که افراد با ایده‌های خاصی عملکرد ویژه‌ای دارند. اخلاق پروتستانی گروه منزلتی پروتستان‌ها به‌خوبی نشان می‌دهد که چگونه ساختار شکل‌گرفته از روابط ضروری بین افراد مذهبی و گروه‌های مختلف ظرفیت خاصی در خود دارد که به شکل‌گیری روح سرمایه‌داری در بین آنان منجر می‌شود. اگر مذهب صرفاً مجموعه ایده‌ها در نظر گرفته شود، نمی‌توان به‌راحتی به آن ساختار گفت، ولی زمانی که مذهب در قالب گروه‌های منزلتی در نظر گرفته می‌شود، می‌توان از روابط درونی و ساختار صحبت کرد. مذهب برای وبر پدیده اجتماعی است که گروه‌های منزلتی به آن جان می‌بخشند و آن را در واقعیت متبلور می‌کنند. ایده‌ها به‌تنهایی بخار می‌شوند (بندیکس، ۱۳۸۲). در هر صورت افراد مذهبی به‌عنوان گروه منزلتی متفاوت از گروه دیگر در موقعیت‌های خاص، کنش‌های خاصی براساس ایده‌ها اجرا می‌کنند که پیامدهای خاصی دارد.

۴.۲.۲. انواع کنش

انواع کنش‌هایی که وبر شناسایی کرده است، به او کمک می‌کند تا انواع کنش‌های اجتماعی را به‌صورت سنخ‌های آرمانی شناسایی کند. در واقع نظریات هرمنوتیکی صرفاً به این امر ختم نمی‌شود که واقعیت اجتماعی از کنش‌های معناداری شکل گرفته است و همواره در حال تولید و بازتولید هستند (گیدنز، ۱۹۹۳)؛ بلکه وبر هم در روش‌شناختی و هم در هستی‌شناسی از استراتژی تفهیمی محض فراتر رفته است. در روش‌شناسی کفایت علی را

مطرح کرده است که فراسوی توصیف و تفهم، دنبال علت یا علل ضروری به وجود آورنده پدیده‌ها است. اکستروم می‌گوید: هسته روشی وبر در تبیین علی کنش اجتماعی، تفسیر عقلانیت است. کنش‌های معنادار در ارتباط با طبقه‌بندی اهداف و وسیله تبیین می‌شوند. آن‌ها معنایی برای عامل دارند و توسط زمینه‌های فرهنگی-اجتماعی تعیین می‌شوند و انگیزه برای کنش فراهم می‌کنند (اکستروم، ۱۹۹۲، ص. ۱۱۲). انگیزه‌ها و نیات کنش اجتماعی مکانیزم‌های علی هستند که واقعیت اجتماعی معنادار را بازتولید و دگرگون می‌کنند. در همین جاست که با نگاه رئالیستی می‌توان گفت دلیل همان علت است. دلایل کنشی را می‌توان در صورت وقوع، ضرورتاً علت به حساب آورد؛ هر چند تکرار آن در آینده مشروط به زمینه و دیگر مکانیزم‌های فعال، غیرفعال و خنثی کننده است.

وبر در هستی‌شناسی به جز اعتقاد به اینکه پدیده‌های اجتماعی از کردارها، تعاملات و روابط اجتماعی شکل گرفته است، نظریه انتزاعی‌ای فراسوی زندگی روزمره می‌سازد. این مفاهیم انتزاعی ساخته شده شامل کنش‌های عقلانی هدفمند^۱، عقلانی ارزشی^۲، عاطفی و سنتی‌اند (وبر، ۱۳۸۴، صص. ۵۲-۵۱). این نمونه‌های انتزاعی ابزارهای مفهومی و انتزاعی هستند که دقیقاً علم به آن نیاز دارد. اگر جامعه‌شناسی وبری صرفاً توصیفی و تفهیمی محض بود، به این نظریات به‌غایت انتزاعی نیاز نبود. کنش عقلانی هدفمند، حصول حساب‌شده هدفی معین از طریق استفاده از محاسبات تعریف می‌شود که کنشگران اجتماعی در جهان اجتماعی خود به کار می‌گیرند. در واقع برخی کنش‌های آدمی این طور تعریف می‌شود که افراد توانایی چند و چون و محاسبه‌گری درمورد چیزی که انجام می‌دهند، دارند و حتی اگر از آنان دلیل رفتارشان را بپرسند، می‌توانند به‌صورت متقاعدکننده‌ای و به روشی حساب‌گرایانه، دلایل کنش خود را توضیح دهند؛ به‌صورتی که برای دیگران فهم‌شدنی باشد. کنش اقتصادی (کنش منفعت‌طلبانه) به بهترین وجهی کنش عقلانی هدفمند را نشان می‌دهد.

1. Purposive-rational action
2. Value-ration action

افرادی که در بازار معامله اقتصادی و تجاری درگیرند، معمولاً مجبورند پیامدهای کارهایی را که انجام می‌دهند، پیش‌بینی کنند تا بتوانند وارد چنین روابط اجتماعی ضروری خاصی شوند و گرنه قادر به ادامه فعالیت نخواهند بود. ادامه فعالیت در روابط اجتماعی و اقتصادی که مستلزم در نظر گرفتن هدف و پیش‌بینی اعمالی است که افراد در آن درگیرند، ممکن است روحیه‌ای را در آنان به وجود آورد که چیزی شبیه به روحیه حسابگری، منفعت‌طلبی و غیره خوانده می‌شود. در کنش عقلانی هدفمند، افراد در انتخاب ابزار و هدف راه‌ها و چاره‌جویی - های بسیاری را سبک و سنگین می‌کنند تا بتوانند به نتیجه نهایی مطلوبی دست یابند. نتیجه مطلوبی که البته به‌طور اجتماعی و فرهنگی مطلوب خوانده می‌شود؛ نه اینکه آنچه مطلوب است، ارزش ذاتی دارد و نه می‌توان با عقل نظری و ریاضیات معیار حقیقی ارزش ذاتی آن را به دست آورد. وبر کنش عقلانی هدفدار را فقط به حوزه اقتصاد محدود نمی‌کند، بلکه تلاش دارد آن را در حوزه دیگری چون دیوان‌سالاری به کار برد. در حوزه اقتصاد، کنش عقلانی هدفمند، بیشتر به منفعت شخصی اشاره دارد (هایلبرونر، ۱۳۸۷، صص. ۱۴-۱۵). در حوزه دیوان‌سالاری که آن هم کنش عقلانی هدفمند است، فرد یا افراد دنبال منافع شخصی خود نیستند؛ بلکه دنبال منافع عمومی و همگانی جامعه‌اند، ولی شرایط، ابزار و هدف آن نیز همچون حوزه اقتصاد و کنش اقتصادی، عقلانی هدفمند تعریف می‌شود. در روابط اقتصادی رابطه خویشاوندی، قومی، زبانی و غیره کنار نهاده می‌شود و آنچه مهم تلقی می‌شود، همان سود و منفعت‌طلبی شخصی است. در حوزه دیوان‌سالاری رابطه و منفعت شخصی دنبال نمی‌شود (منفعت سازمان دنبال می‌شود)، ولی روابط اجتماعی خویشاوندی، قومی و زبانی و غیره نیز مانند رابطه اقتصادی باید کنار نهاده شود. در دیوان‌سالاری روابط رسمی و غیرشخصی مهم‌ترین اصول برای عقلانی شدن آن است که وبر آن را به‌خوبی تشریح کرده است (وبر، ۱۳۸۴، ص. ۳۲۱). تشریح چنین کنش‌های اجتماعی در بستر تاریخ غرب و توضیح چگونگی رشد آن، همان نشان دادن انکشاف مکانیزم علی است که در زمینه خاصی در حال وقوع است. کتاب *اخلاق پرتستانی و روح سرمایه‌داری و مقایسه تمدنی مذاهب*

جهان متعلق به وبر، بر همین انواع مکانیزم علی مستتر در کنش‌های اجتماعی خاص متمرکز است.

۴.۳. روش‌شناسی علم اجتماعی

۴.۳.۱. سنخ آرمانی و پس‌کاوی

از میان مباحثات روش‌شناسی وبر سه مفهوم سنخ آرمانی (وبر، ۱۳۸۲، ص. ۷۷)، پس‌کاوی (وبر، ۱۳۸۲، صص. ۲۲۸-۲۲۹) و کفایت علی (وبر، ۱۳۸۲، ص. ۲۵۴) اهمیت ویژه‌ای دارند. سنخ آرمانی ابزاری تحلیلی مهمی است که به محقق کمک می‌کند از بین تعداد نامحدودی از روابط اجتماعی در واقعیت اجتماعی، فقط برخی از آنان را برای مطالعه و بررسی انتخاب کند. سنخ آرمانی نشان می‌دهد که اگر اشخاص قرار است به‌طور عقلانی در ارتباط با هدف معین در زمینه معین عمل کنند، چگونه عمل می‌کنند. سنخ آرمانی بر ساخت اکتشافی است و به کشف روابط علی کمک می‌کند. کارکرد مفاهیم این است که شخصیت تجربی ملموس متمایزی به‌خصوص در انحرافات از الگوی ایده‌آلی کنش می‌سازد. از این طریق وبر تجربه‌گرایی، اثبات‌گرایی قانون‌گرا و رئالیسم مفهومی در خدمت نومی‌نالیسم را رد می‌کند (اکستروم، ۱۹۹۲، ص. ۱۱۲). سنخ آرمانی مفاهیم انتزاعی و تجربیدی را در اختیار محقق قرار می‌دهد تا بتواند پدیده مدنظر را در قدم اول، تفهم کرده و در قدم دوم، پس‌کاوی کند. در پس‌کاوی تبیین از معلول به علت می‌رود؛ این امری است که وبر بارها و بارها به آن اشاره داشته است (وبر، ۱۳۸۲، ص. ۲۲۸). شناسایی علت از طریق معلول است؛ یعنی شناسایی مکانیزم آنچه اتفاق افتاده است. وبر با طرح این موضوع مباحثات روش‌شناسی و استراتژی خود را فراسوی تفهم قرار می‌دهد. وبر صرفاً به دنبال توصیف پدیده‌های معنادار اجتماعی و فرهنگی نیست؛ بلکه به دنبال شناسایی سازوکارهای علی آنان نیز است (اکستروم، ۱۹۹۲، ص. ۱۱۰). توصیف تام و عمیق یک پدیده، کفایت معنایی آن پدیده در سطح توصیف است. ولی کفایت علی (علیت کافی) دنبال این است یک پدیده اجتماعی را علت یا علل ضروری به وجود آورده است (وبر، ۱۳۸۴، ص. ۳۵). این ضرورت

منطقی نیست، بلکه ضرورت واقعی تلقی می‌شود (اکستروم، ۱۹۹۲، ص. ۱۱۱). با توجه به این مفاهیم، اگر پدیده‌های اجتماعی (فرد تاریخی) در زمینه‌های خاص و منفرد روی می‌دهند، آیا تبیین یک پدیده زمینه‌ای خاص امکان‌پذیر نیست؟ البته که امکان‌پذیر است. اگر سرمایه‌داری یا بوروکراسی در دنیای جدید وجود دارد، این پدیده حتماً برای خود ساختارهای عمل و مکانیزم‌های فعال و غیر فعالی دارد که این نوع پدیده را با ویژگی‌های خاصی به وجود آورده است. و آن ساختارهای اجتماعی و مکانیزم‌های آنان به گونه‌ای عمل می‌کنند که ناهمگونی تولید می‌کنند، ولی این به این معنی نیست که اصلاً سازوکاری برای عمل ندارند؛ بلکه برعکس سازوکارهای پدیده‌های معنادار اجتماعی را می‌توان نشان داد، بدون اینکه خواسته شود تکرار شود (وبر، ۱۳۸۲). علم اجتماعی، علم منفرد تبیینی زمینه‌ای و از نگاه وبری علم منفرد تبیینی تاریخی است.

۴.۳.۲. طرح ژرفانگر

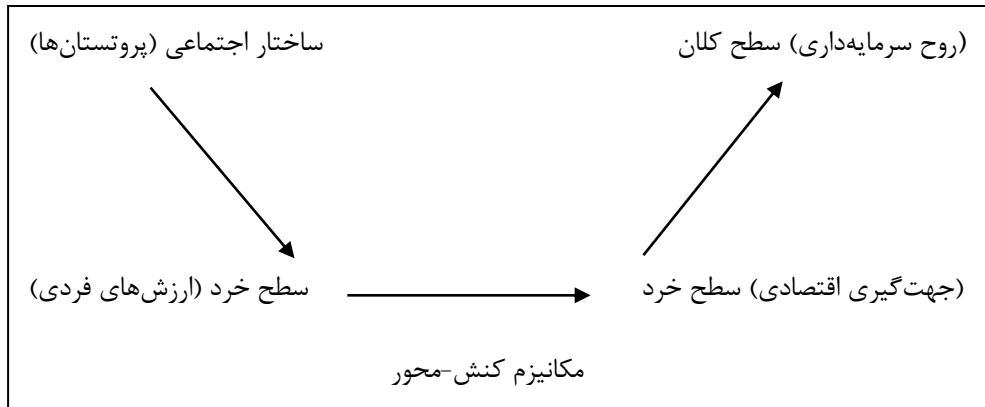
وظیفه رهیافت ژرفانگر و روش کیفی صرفاً توصیف یا اکتشاف نیست؛ امری که معمولاً به آن نسبت می‌دهند؛ بلکه برعکس، رهیافت ژرفانگر با بررسی عمیق به دنبال این است که مکانیزم‌ها و نیروهای علی یک پدیده خاص چیست (وبر، ۱۳۸۲). اگر پدیده اجتماعی خاص و زمینه‌ای است و اگر در آن مکانیزم‌های فعال و غیر فعال وجود دارد، بنابراین ژرفانگری با روش کیفی ابزار مناسبی است که می‌تواند چنین مکانیزم‌هایی را کشف و ارائه دهد. اگر پدیده اجتماعی خاص است، رهیافت ژرفانگر و روش کیفی با آن سازگار است. یکی از روش‌های پرتوان که می‌تواند در این زمینه به علم اجتماعی کمک کند، روش تاریخی است. روش تاریخی به دنبال این است که با جمع‌آوری داده‌های معنادار از زمینه خاص بررسی شده، پدیده را هم توصیف کند و هم بتواند مفاهیم انتزاعی و چهارچوب مفهومی ارائه دهد. هدف اصلی این روش به دست دادن تئوری انتزاعی است که پدیده مدنظر را تبیین می‌کند (ریگین، ۱۳۸۸). روش تاریخی معتقد است پدیده‌های اجتماعی زمینه‌ای و خاص هستند؛ بنابراین می‌توان برای هر پدیده خاص تئوری‌پردازی کرد. در ساخت مفاهیم

انتزاعی و گونه‌های ایده‌آلی برای تحلیل داده‌های واقعی هیچ منعی وجود ندارد که محقق از ادبیات نظری موجود استفاده کند. به‌کارگیری مفاهیم انتزاعی و ساخت آن صرفاً ابزاری است که محقق صرفاً برای تبیین پدیده‌ها به کار می‌برد (وبر، ۱۳۸۲، ص. ۱۴۱) و‌گرنه توصیف صرف پدیده‌ها چه عمیق باشد و چه نباشد، به مفاهیم انتزاعی و چهارچوب‌های مفهومی نیاز ندارد. تبیین هر پدیده اجتماعی-تاریخی یعنی کشف علت یا علل به‌وجودآورنده آن است که ممکن است کنشی باشد. علل به‌صورت جبری پدیده اجتماعی را به وجود نمی‌آورد که اگر این‌گونه باشد، دلایل کنش را نمی‌توان در این حیطه قرار داد. معمولاً در بحث پیش‌بینی است که از جبر علی و معلولی صحبت می‌شود. علم منفرد تبیینی دنبال ضرورت‌ها است؛ مثلاً روح سرمایه‌داری با اخلاق پروتستانی رابطه جبری ندارد (وبر، ۱۳۷۱، ص. ۸۴)؛ در غیر این صورت، هرکجا و در هرزمان اخلاق پروتستانی دیده شود، به‌اجبار باید روح سرمایه‌داری به وجود آید؛ درحالی‌که چنین نیست. این پدیده یک بار در زمینه خاصی روی داده است و تکرار مجدد آن امکان‌پذیر نیست. درمورد گذشته تاریخی پدیده می‌توان از ضرورت صحبت کرد (نیومن، ۱۳۹۰، صص. ۴۰۹-۴۱۵). این رهیافت ژرفانگر با روش‌های کیفی مختلف است که می‌تواند علل ضروری را کشف کند. برای وبر نیز بررسی علمی فقط بعد از تثبیت همبستگی‌ها شروع می‌شود (اکستروم، ۱۹۹۲، ص. ۱۱۱).

۴.۳.۳. مکانیزم علی

ساختارهای اجتماعی از طریق مکانیزم‌های فردی در موقعیت‌ها و زمینه‌ای اجتماعی عمل می‌کنند (گیدنز، ۱۳۹۳، ص. ۳۶). ساختارهای اجتماعی از روابط اجتماعی ضروری شکل گرفته است که می‌تواند مکانیزم‌های خاصی را در زمینه خاصی فعال کند. چون ساختارها ویژگی‌ها و استعدادها و ظرفیت‌های به‌خصوصی دارند، زمینه و موقعیت را در خود جای می‌دهند. کنشگران اجتماعی می‌توانند در این زمینه‌های ساختاری، استراتژی‌های تعاملی را در پیش بگیرند (استراوس و کوربین، ۱۹۹۸). این استراتژی‌های تعاملی که کنشگران انجام می‌دهند، در همان زمینه پیامدهای خاصی خواهد داشت. درواقع کنشگران اجتماعی در ایجاد

پیامدها و نتایج نقش مکانیزم علی را برعهده گرفته‌اند. بیشتر رئالیست‌های انتقادی انگیزه‌ها و نیات را به‌عنوان مکانیزم علی مرکزی در تحقیق علم اجتماعی در نظر می‌گیرند. انگیزه‌ها و کنش‌ها به‌طور درونی به هم مرتبط‌اند (اکستروم، ۱۹۹۲، ص. ۱۱۶). براساس این منطق رئالیستی، شکل ۴ نشان می‌دهد که در هرمنوتیکی‌ترین کار وبر یعنی اخلاق پروتستانی و روح سرمایه‌داری می‌توان مکانیزم علی را شناسایی کرد. پروتستان‌ها گروه اجتماعی محسوب هستند که جزو ساختار قشربندی منزلتی قرون وسطی هستند. این ساختار اجتماعی حاصل کشمکش مذهبی بین گروه‌های مختلف است. چنین ساختاری از طریق امکانات بالقوه‌ای که دارد، نیات و انگیزه‌های خاصی را در پیروان خود فعال می‌کند که شامل زهد و خویش‌داری از مصرف است. چنین اخلاق زهدمنشانه‌ای در مجموعه ایده‌ها و مناسک و افراد مذهبی و کشیشان فعال می‌شود. فعال شدن چنین اخلاقی‌خواهی و نحواهی روحیه را شکل می‌دهد که وبر به آن روح سرمایه‌داری می‌گوید. در اینجا اخلاق پروتستانی سرمایه‌داری را ایجاد نکرده است؛ بلکه اخلاق پروتستانی توانسته است، ناخواسته روحیه‌ای را شکل دهد که با سرمایه‌داری قرابت‌گزینی دارد.



شکل ۴. نوع‌شناسی مکانیزم اجتماعی (هدستروم و سویدبرگ، ۱۹۹۸، ص. ۲۲؛ مایتنز، ۲۰۰۴، ص. ۲۴۷؛ هدستروم ویلکوسکی، ۲۰۱۰، ص. ۵۹)

وبر تحلیل تفسیری زمینه‌ای ارائه می‌کند و نمونه آرمانی انتزاعی می‌سازد. هدف او بازسازی پیچیده‌ای از معناها و انگیزه‌ها است (اکستروم، ۱۹۹۲، ص. ۱۱۴). در واقع اخلاق پروتستانی با مکانیزم کنش‌محور روح سرمایه‌داری را به وجود آورده است. این موضوع نشان می‌دهد که وبر صرفاً یک دانشمند اجتماعی تفسیری و هرمنوتیکی نیست، بلکه کشف مکانیزم‌ها از طریق روش کیفی تاریخی یکی از دستاوردهای مهم اوست. وبر در سطح هستی‌شناسی اجتماعی نیز همین گونه است. جدول ۳ خلاصه نظریات وبر را نشان می‌دهد که قابلیت تحلیل رئالیستی دارند.

جدول ۳. رئوس اصلی نظریات ماکس وبر

ماکس وبر	موضوعات	
جدایی امر واقعی از امر ارزشی، جدایی علم، اخلاق و هنر	واقعیت و ارزش	نظام معرفتی (معرفت‌شناسی)
قشریندی اجتماعی، گروه‌های منزلتی، انواع سلطه	ساختار اجتماعی	واقعیت اجتماعی

موضوعات	ماکس وبر	
	وجود روابط اجتماعی ضروری در ارتباط با کفایت معنایی	(هستی‌شناسی)
انواع کنش	انگیزه درونی و دلیل به‌عنوان مکانیزم علی مکانیزم علی در ارتباط با کفایت علی	
سنخ آرمانی و پس‌کاوی	ابزار تحلیلی، حرکت از معلول به علت، کفایت علی	روش‌شناسی
طرح ژرفانگر	تحلیل کیفی عمیق روش تاریخی	
مکانیزم علی	انگیزه‌ها، نیت و دلایل	

۵. نتیجه‌گیری

رنالیسم انتقادی علوم اجتماعی به‌عنوان رویکرد تلفیقی بدیع فراسوی اثبات‌گرایی و تفسیرگرایی حرکت می‌کند. رنالیسم انتقادی در بعد هستی‌شناسی معتقد است که جهان مستقل از ذهن است و لایه‌بندی شده است. جهان ساختارهایی دارد که نیروها و گرایش‌هایی را در خود مکنون کرده است، در شرایط مناسب فعال می‌شود، مکانیزم‌هایی را شکل می‌دهد و رویدادهای مرتبطی را رقم می‌زند. جهان اجتماعی نیز مانند جهان طبیعی ساختارهایی دارد که می‌تواند مکانیزم‌هایی را در خود فعال کند. در جهان اجتماعی مکانیزم‌ها شامل عملکرد کنشگران، کنش اجتماعی، نیت و دلایل کنش می‌شود. چنین مکانیزم‌های اجتماعی در نهایت پیامدها و رویدادهایی را شکل می‌دهند و ساختارها را بازتولید می‌کنند. چنین مکانیزم‌هایی در زمینه اجتماعی عمل می‌کنند. زمینه اجتماعی به رفتارهای انسانی معنا می‌بخشد. رنالیسم انتقادی با وجود اینکه زمینه و تفسیر اجتماعی را در نظر می‌گیرد، ولی از آن فراتر می‌رود؛ موضوعی که وبر با عنوان کفایت معنایی و کفایت علی مطرح می‌کند. در آثار ماکس وبر می‌توان به چنین تفسیری رنالیستی رسید. فرد تاریخی چون سرمایه‌داری و روح سرمایه‌داری به‌عنوان سنخ آرمانی می‌تواند چنین تبیین شود. در کار وبر تبیین علی فرد تاریخی کفایت علی نام دارد. زمانی که وبر به موضوع قشربندی می‌پردازد، درواقع از ساختار اجتماعی

صحبت می‌کند که از کفایت معنایی فراتر می‌رود. یکی از مهم‌ترین ساختار اجتماعی قشربندی، گروه‌های منزلتی با وجهه اجتماعی است که در تمایز با دیگری شکل می‌گیرد. پروتستان‌ها به‌عنوان یک گروه اجتماعی مجموعه عقایدی دارند که خواسته و ناخواسته باعث می‌شوند انگیزه‌هایی در آن فعال شود که به‌عنوان مکانیزم اجتماعی در نظر گرفته می‌شود. این مکانیزم اجتماعی ارزش مذهبی است که جهت‌گیری اقتصادی خاصی همچون روحیه سرمایه‌داری را رقم می‌زند. چنین تفسیر رئالیستی از کار وبر نشان می‌دهد که او با مطرح کردن فرد تاریخی در سطح تفسیر باقی‌نمانده و توانسته است تبیین علی را نشان دهد، و زمانی که سنخ آرمانی را مطرح می‌کند، صرفاً به دنبال انتزاع جهان‌شمول اثباتی نیست؛ بلکه جنبه‌ای از واقعیت اجتماعی را انتزاع می‌کند تا بتواند فرد تاریخی را مذاقه مفهومی کرده و بتواند مکانیزم‌های علی آن را استخراج کند.

کتابنامه

۱. بندیکس، ر. (۱۳۸۲). *سیمای فکر ماکس وبر* (م. رامبد، مترجم). تهران: انتشارات هرمس.
۲. پارکین، ف. (۱۳۸۹). *ماکس وبر* (ش. مسمی پرست، مترجم). تهران: انتشارات ققنوس.
۳. ترنر، ج. (۱۳۹۳). *نظریه‌های نوین جامعه‌شناسی* (ع. مقدس، و م. سروش، مترجم). تهران: انتشارات جامعه‌شناسان.
۴. طباطبایی، م. (۱۳۳۲). *اصول فلسفه و روش رئالیسم*. قم: انتشارات صدرا.
۵. کانت، ا. (۱۳۸۷). *سنجش خردناب* (م. ادیب سلطانی، مترجم) (چاپ سوم). تهران: امیر کبیر.
۶. کورنر، ا. (۱۳۸۹). *فلسفه کانت* (ع. فولادوند، مترجم) (چاپ سوم). تهران: انتشارات خوارزمی.
۷. گیدنز، آ. (۱۳۷۸). *جامعه‌شناسی* (ح. چاوشیان، مترجم). تهران: نشرنی.
۸. گیدنز، آ. (۱۳۹۶). *ساخت جامعه* (ا. احمدی، مترجم). تهران: نشرعلم.
۹. نیومن، و. (۱۳۹۰). *شیوه‌های پژوهش اجتماعی، رویکردهای کیفی و کمی* (ح. دانایی، و ح. کاظمی، مترجم) (چاپ دوم). تهران: مهربان نشر.

۱۰. هایلبرونر، ر. (۱۳۸۷). *بزرگان اقتصاد* (ا. شهسا، مترجم) (چاپ سوم). تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۱۱. وبر، م. (۱۳۷۱). *اخلاق پروتستان و روح سرمایه‌داری* (ع. انصاری، مترجم). تهران: انتشارات سمت.
۱۲. وبر، م. (۱۳۸۲). *روش‌شناسی علوم اجتماعی* (ح. چاوشیان، مترجم). تهران: نشر مرکز.
۱۳. وبر، م. (۱۳۸۴). *اقتصاد و جامعه* (ع. منوچهری، م. ترابی، و م. عمادزاده). تهران: انتشارات سمت.
۱۴. وبر، م. (۱۳۸۷). *دین، قدرت، جامعه* (ا. تدین، مترجم). تهران: انتشارات هرمس.
15. Archer, M. (1998). Realism and Morphogenesis. In Archer. M, Bhaskar. R, Collier. A, Lawson. T, & Norrie. A. (Ed.), *the Critical Realism, Essential Readings* (pp. 356-381). London: Routledge.
16. Baskar, R. (1998b). The logic of scientific discovery. In Archer. M, Bhaskar. R, Collier. A, Lawson. T, & Norrie. A. (Ed.), *the Critical Realism, Essential Readings* (pp. 48-103). London: Routledge.
17. Bhaskar, R. (1998a). *The Possibility of Naturalism, A Philosophical Critique of the Contemporary Human Sciences* (Third edition). London: Routledge.
18. Bhaskar, R. (2008). *A Realist Theory of Science*. London: Routledge.
19. Collier, A. (1994). *An Introduction to Roy Bhaskar*. London: Verso.
20. Danermark, B., Ekström, M., L. Jakobsen. & j. c. Karlsson. (2002) *Explaining society: critical realism in the social sciences*. London: Routledge.
21. Ekström, M. (1992). Causal explanation of social action: the contribution of Max Weber and of critical realism to a generative view of causal explanation in social science. *Acta Sociologica*, 35(2), 107-122.
22. Giddens, A. (1993). *New Rules of Sociological Method, A Positive Critique of Interpretative Sociologies* (Second edition). Stanford: Stanford University Press.
23. Hedstrom, P., & Swedberg, R. (1998). Social mechanisms: An introductory essay, In Hedstrom. P., & Swedberg. R. (Ed.), *the social mechanisms, An Analytical Approach to Social Theory* (pp. 1-31). Cambridge: Cambridge University Press.
24. Hedstrom, Peter. & Petri Ylikoski. (2010). Causal Mechanisms, In the Social Sciences. *Annu. Rev. Sociol*, 36, pp49-67.

25. Lawson, T. (1998). Economic science without experimentation/ Abstraction, In Archer. M, Bhaskar. R, Collier. A, Lawson. T, & Norrie. A. (Ed.), *the Critical Realism, Essential Readings* (pp. 144-169). London: Routledge.
26. Manicas, P. (1998) A realist social science, In Archer. M, Bhaskar. R, Collier. A, Lawson. T, & Norrie. A. (Ed.), *the Critical Realism, Essential Readings* (pp. 313-338). London: Routledge.
27. Mayntz, R. (2004). Mechanisms in the Analysis of Social Macro-Phenomena, *Philosophy of the Social Sciences*, 34(2), 237-259.
28. Pawson, R. & Tilley, N. (1997). *Realistic evaluation*. London: Sage. 313-338
29. Ritzer, G.) 2011(. *Sociological Theory* (Etigten edition). New York: McGraw-Hill.
30. Sayer, A. (1992) *Method in Social Science, A realist approach* (Second edition). London: Routledge,
31. Sayer, A. (1998). Abstraction: A realist interpretation, In Archer. M, Bhaskar. R, Collier. A, Lawson. T, & Norrie. A. (Ed), *the Critical Realism, Essential Readings* (pp. 120-143). London: Routledge.
32. Sayer, A. (2000). *Realism and Social Science, A realist approach*. London: Sage.
33. Strauss, A., & Corbin, J.(1998). *Basics of Qualitative Research: Techniques and Procedures for Developing Grounded Theory*. Thousand Oaks, California: Sage.